

افسانه های

بی اعتبار:

در باره نظریه های دسیسه در خصوص
پیدایش و اهداف دیانت بهائی



ادیب معصومیان

۱۳۸۹

به یاد دو عزیز گرامی



دکتر علی مراد داودی استاد فلسفه دانشگاه تهران، نویسنده، مترجم، خطیب مشهور و عضو محفل روحانی ملی بهائیان ایران که در آبان ۱۳۵۸ (نوامبر ۱۹۷۹) ربوده شدند و پیکر ایشان هرگز یافت نشد.



جناب احمد بشیری عضو سومین محفل روحانی ملی بهائیان ایران پس از انقلاب که در آبان ۱۳۶۳ (نوامبر ۱۹۸۴) به شهادت رسیدند.

فهرست مطالب

۴ سپاسگزاری
۵ مقدمه
۵ زمینه تاریخی
۵ اتهامات و دلایل
۱۰ خمینی و انقلاب ایران
۱۳ ارتباط با روس و انگلیس
 ارتباط با روس: خاطرات مجعول شاهزاده دالگورکی
 جایگاه واقعی دالگورکی در تاریخ بهائی
۱۹ ارتباط با انگلیس: دست نشانده امپریالیسم
 حضرت باب و جناب باب الباب به عنوان عمال دولت انگلیس
 اعطاء لقب سیر به حضرت عبدالبهاء
 بی کفایتی دولت عثمانی
 قحطی در منطقه حيفا-عکا
۲۴ نظر دیدارکنندگان با حضرت عبدالبهاء در باره ایشان
 در ستایش حضرت عبدالبهاء
 بهائیان، جاسوس اسرائیل و عوامل صهیونیسم بین المللی
 بهائیان متهم به دشمنی با اسلام
۳۹ بهائیان، عوامل رژیم شاه
 بهائیان بر مسند قدرت در رژیم پهلوی
۴۸ ارتباط بهائیان با فراماسونری
۴۹ مؤخره
۵۰ کتابشناسی

قدردانی و سپاس

از پدر و مادرم، فرناز و بیژن معصومیان، سپاس فراوان دارم که تشویق نمودند آنچه را که به صورت مقاله‌ای در ویکی‌پدیا درج نموده بودم، بسط دهم تا این اثر پدید آید. پدرم پیش‌نویس این اثر را مطالعه و بررسی کردند. از پدرم برای همکاری جهت طراحی طرح روی جلد کتاب نیز نهایت امتنان را دارم.

یکی از اتهامات تکراری روحانیون شیعه همواره این بوده که حکومت پهلوی رابطه تنگاتنگی با بهائیان داشته. سوال اینست که اگر چنین امری حقیقت داشت چرا در موارد متفاوت روحانیون و حکومت پهلوی در سر کوب بهائیان با یکدیگر همکاری کردند؟ عکس روی جلد این کتاب نمایی از خراب کردن حظیرةالقدس بهائیان تهران در حضور مقامات حکومت شاه و همکاری شخصی حجت السلام فلسفی در سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵) میباشد.

برای مطالعه مقاله اولیه، که الهام بخش این کتاب بوده، می‌توانید به نشانی زیر مراجعه فرمایید:

http://en.wikipedia.org/wiki/Allegation_of_Baha'i_involvement_with_other_powers



در مورد مولف

ادیب معصومیان دانشجوی سال آخر دبیرستان در شهر آستین، تگزاس میباشد. ادیب علاقمند به تحقیق در باره دیانت بهایی و همچنین فرهنگ، ادبیات و موسیقی ایران است.

مقدمه

مخالفان امر بهائی این دیانت را به داشتن ارتباط با قدرت‌های دیگر می‌سازند. در طول سالهای اولیه، دیانت بهائی و آیین سلف آن، دیانت بابی، در کشور ایران به رشد و توسعه پرداختند. این توسعه توجه دولت‌مردان و علمای مذهبی این کشور^۱ را به خود جلب کردند، کرد؛ آنها در جستجوی طریقی بودند تا از رشد و توسعه این آیین، که به منزله تهدیدی برای قدرت و استیلای خود تلقی می‌جولوگیری نمایند.ⁱⁱ این مقاومت از تعدادی از تعالیم بهائی نشأت می‌گرفت که با بعضی اعتقادات سنتی اسلامی، مانند ضرورت وجود طبقه علما و ساختار روحانیت شیعه، مغایرت داشت.ⁱⁱⁱ علاوه بر تضيیقاتی که با هدایت دولت و روحانیون بر بهائیان وارد میشد، اولیاء حکومت بعد از انقلاب ایران مدعی ارتباط بهائیان با قدرت‌های خارجی شده و آنان را عمال امپریالیسم روسیه، استعمارهای حکومت شاه سابق ایران^{iv} قلمداد نموده‌اند. این اظهارات که انگلیس، توسعه طلبی امریکا، صهیونیسم و همچنین مسؤل سیاست درباره بهائیان بیان شده مبتنی بر سوء تفاهمات^v است و هیچگونه مبنایی در حقایق تاریخی ندارد.^{vi} حضرت بهاءالله، مؤسس دیانت بهائی، بهائیان را به وفاداری به حکومت متبوع خود، عدم مداخله در امور سیاسی و اطاعت از قوانین کشور محل سکونت خود امر میفرماید.^{vii}

زمینه تاریخی

دیانت بهائی از دیانت بابی، که در سال 1844 [1223 شمسی و 1260 قمری] توسط حضرت باب در ایران پایه‌گذاری شد، نشأت گرفت.^{viii} 89% ایرانیان به مذهب شیعه دوازده امامی معتقد هستند و یکی از اصول اساسی این مذهب انتظار ظهور شخصیت موعودی تحت عنوان قائم یا امام مهدی است.^{ix} حضرت باب اظهار داشتند که همان امام مهدی و بدین لحاظ دارای مقامی مشابه حضرت محمد، پیامبر اسلام، هستند؛ و از این مقام برای نسخ احکام شریعت اسلام استفاده نمودند.^x

حضرت بهاءالله، از پیروان حضرت باب، که ادعا نمودند همان شخص موعود حضرت باب هستند، در سال 1863 [1242 شمسی و 1279 قمری] اظهار داشتند که مظهر ظهور الهی^۱ و همان شخصیت موعودی هستند که کتب مقدسه ادیان بزرگ به ظهورش بشارت داده‌اند و آنچه را که اکنون به نام دیانت بهائی در سراسر عالم شهرت دارد، پایه‌گذاری فرمودند.^{xi}

اتهامات و دلایل آن

اصول مذکور در آثار حضرت بهاءالله درباره مواضعی که آموزه‌های اسلامی شیعه را زیر سؤال می‌برد شامل خاتمیت حضرت محمد، لزوم وجودی طبقه علما، و همچنین کل ساختار روحانیت شیعه می‌شود.^{xii} علمای مسلمان از ابتدا با ادعاهای حضرت باب و حضرت بهاءالله با خصومت برخورد کردند، زیرا آن را تهدیدی برای مشروعیت مذهبی و حیثیت اجتماعی خود می‌دانستند.^{xiii} در سال 1852 [1231 شمسی و 1268 قمری] دو سال بعد از شهادت حضرت باب، حضرت بهاءالله مطلع شدند که چند جوان اصلاح‌طلب بابی در صدد برآمده‌اند برای گرفتن انتقام شهادت حضرت باب به جان ناصرالدین‌شاه، سلطان ایران، سوء قصد نمایند. اگرچه حضرت بهاءالله این نقشه را شدیداً محکوم کردند و موضع قاجارستیزی بابیان افراطی را مذموم شمردند، اما، در روز 15 اوت 1852 [24 مرداد 1231 شمسی] چند بابی متعصب به جان شاه ایران سوء قصد نمودند لکن ناکام ماندند.^{xiv} با وجودی که

¹ مظهر ظهور الهی اصطلاح بهائی برای پیامبران الهی است که دور دینی خاص خود را شروع می‌کنند. عبارت مزبور با "ظهورالله" مترادف نیست؛ مظاهر ظهور الهی آینده تمام نمای صفات الهی هستند، اما ظهور الهی بر وجه ارض به حساب نمی‌آیند.

مرتکبین این عمل اعتراف کردند که به تنهایی مبادرت به این اقدام نموده‌اند، اما کلّ جامعه بابتی مقصر قلمداد شد و در پی آن در قتل عامی که در این جامعه صورت گرفت، چندین هزار بابتی کشته شدند.^{xv}

ددمنشی‌ها ادامه‌افت و افراد بابتی در تابستان سال 1852 با قساوت و بی‌رحمی افزون‌تری به شهادت رسیدند. این وقایع آنقدر نفرت‌انگیز بود که افسری اتریشی، به نام کاپیتان فون گومونز (Captain von Goumoens)، که در استخدام ناصرالدین‌شاه بود، استعفاداد و نامه‌هزن انگیزی، به تاریخ 29 اوت 1852 [7 شهریور 1231 شمسی] به شرح زیر به‌عکی از دوستانش نگاشت:

دوست عزیز، در آخرین نامه‌ام به تاریخ بیستم همین ماه به سوء قصد به جان شاه اشاره کردم. حال می‌خواهم نتیجه‌ی بازجویی دو نفر متهم به این سوء قصد را برایت بیان کنم. علی‌رغم شکنجه‌های بی‌رحمانه اعتراف تمام‌عیاری حاصل نشد؛ حتی وقتی با استفاده از گازانبر داغ و (کشیدن بدن آنها از هر طرف) سعی کردند محرک اصلی را بیابند، متهمان لب نگشودند و سخنی نگفتند. تنها مطلبی که معلوم شد آن بود که آنها از پیروان فرقه بابتی هستند. این بابتی‌ها مرتد هستند... این فرقه توسط فردی به نام باب... تأسیس گردید که خود او به دستور شاه ایران تیرباران شد. وفادارترین پیروان او به زنجان گریختند، و در آنجا دو سال پیش توسط سربازان سلطنتی محاصره و گرفتار شدند و بنا بر آنچه عموم اظهار می‌دارند بدون توجه به سن یا جنس کشته شدند. مانند هر واقعه دیگری که در اثر ناپردباری دینی باشد، این تضییقات و بلاهای بی‌حد و حصر، نتیجه‌ای کاملاً برعکس آنچه که در نظر بود به بار آورد. تعالیم باب مستمراً نضج و توسعه‌افت و امروزه در سراسر کشور منتشر شده است. از آنجائی که دولت لجوجانه به آزار و اذیت بابیان پرداخت، اعضاء فرقه جدید موقعیتی یافتند تا عزم خود را جزم نموده از ثبات قدم بیشتر برخوردار گردند و به پرورش صفاتی در خویش بپردازند که، با تجمل‌گرایی زنانه دیانت رسمی کشور تضاد کامل داشت و بدین لحاظ احترام مردم را برانگیخت. پیامبر دین جدید [یعنی باب] زیرکانه پیروانش را اینگونه تعلیم داد که راه وصول به بهشت از میان آتش آزار و شکنجه عبور می‌کند. اگر او سخن به راستی ادا کرده باشد، پس شاه ایران شایسته ستایش است چون نهایت تلاش را می‌نماید تا تمام عوامل قدیسین را مملو از بابیان نماید! آخرین فرمان او مأموران سلطنتی را بر قلع و قمع این فرقه مأمور می‌نماید.

اگر اینها فقط فرمان سلطنتی را اطاعت می‌کردند و این مؤمنان متعصب و ثابت قدم را در حین دستگیری از مرگی سریع و مشروع بهره‌مند می‌ساختند، باید از دیدگاه شرقی این عمل مورد تأیید قرار گیرد؛ اما نحوه اجرای این حکم، اوضاع و شرایط مقدم بر اجرای آن، و شکنجه و عذابی که پیکرهای مقتولین تا لحظه خاموش شدن شعله حیاتشان در آخرین پیچ و تاب‌ها، آن قدر دهشتناک است که اکنون که می‌خواهم، حتی به اختصار، آنها را برای شما به تصویر بکشم، بیم از آن دارم که از ترس زهره‌ترک شوم. ضربه‌های بی‌شمار چوب به شدت بر پشت و کف پای بابیان فرود می‌آید و قسمت‌های مختلف بدنشان را با آهن گداخته داغ می‌زنند و این موارد شکنجه‌های عادی هستند که قربانی‌ای که تنها این نوازش‌ها را تحمل می‌نماید باید چنان اندیشید که بخت با او یار بوده است...

(دوست عزیز، آنها که مدعی احساسات و عواطف رقیقه‌اند بیابند و با من در مشاهده این صحنه‌های دل‌خراش شریک شوند و علانیة ملاحظه نمایند که چگونه نفوس بی‌گناه که چشم‌هایشان از حدقه بیرون آمده، باید قطعات گوش خود را، که به تیغ ستم جلادان بریده شده، ببلعد و با هیکل آغشته به خون که از شدت ضربات مجروح و متلاشی گشته در معابر و اسواق حرکت نمایند. آبدان این مظلومان که به آتش ظلم مشتعل گردیده، کوی و برزن را نورانی نموده است. من با چشم خود شاهد وضع موحشی بودم که بعضی از بابیان را با سلاسل و آغلل در حالی که سینه و شانه آنها شکافته و در شکافها فتیله سوزان قرار داده بودند با جماعتی از سرباز در کوچه و بازار عبور می‌دادند و فتیله‌ها پس از تماس با گوشت، به‌مثابه شمعی که تازه خاموش شده باشد، در درون زخم آنان دود می‌کرد. این ستمگران شرقی در این قساوت و سنگدلی ابتکاری به کار می‌بردند که عقل در حیرت است. ابتدا پوست از کف پای ملهوفین برداشته سپس در روغن داغ شده می‌گذاشتند و آن را چون سُم ستوران نعل زده مجبور به طی طریق می‌کردند. با این وصف از شخص بابتی صدای ضجه و زاری و یا شکوه و بی‌قراری به گوش نمی‌رسید؛ بلکه به کمال استقامت، تحمل هر مشقت می‌نمود تا آنجا که دیگر جسم نحیف، طاقت همدمی با روح خفیف و لطیف نداشت. در آن حین، آن اسیر بی‌تقصیر، از شدت عذاب بر زمین می‌افتاد. حال شاید تصور نماند که

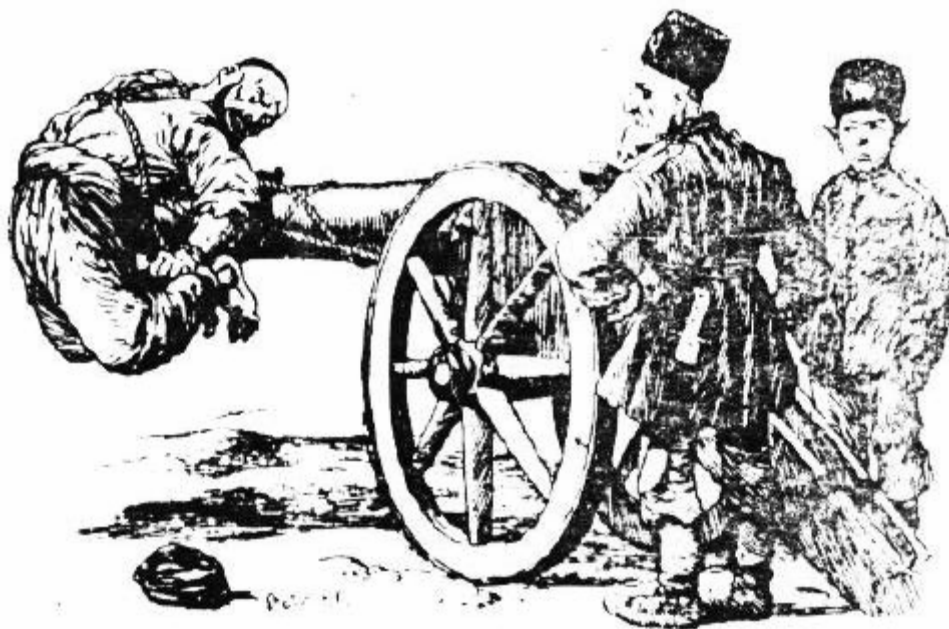
حرص و ولع جلدان به این مقدار سیراب میشد و آن بدبخت بی پناه، با کشیدن خنجر بر خنجر از این مصیبت عظیم نجات می‌یافت. نه چنین بود؛ بلکه آن مظلومان را به ضرب تازیانه، به حرکت می‌آوردند و تا لحظهء واپسین، که اندک رمقی از حیات در کالبد آنان موجود بود، به انواع شکنجه و آزار مبتلا می‌ساختند یا جان می‌سپردند و تازه از جسد بی‌جان دست بر نمی‌داشتند؛ بلکه آن اجساد مجروح و مشبک را واژگون به درخت می‌بستند و هدف سهام مردم سنگدل قرار می‌دادند که تیراندازی خود را آزمایش نمایند و بی‌رحمی و شقاوت خویش را نمایش دهند؛ و من خود اجساد را مشاهده کردم، که با صدها رصاص، شرحه شرحه شده بود...

افراد خوش‌اقبال‌تر را به دار می‌آویختند، سنگسار می‌نمودند یا خفه می‌کردند؛ به لولهء توپ می‌بستند، با شمشیر مثله می‌نمودند، با ضربات خنجر می‌کشتند یا با ضربات پُتک و میله از پای در می‌آوردند. نه تنها جلد و مردم عادی در این قتل عام مشارکت داشتند، بلکه در بعضی موارد قاضی عدّه‌ای از بابیان ناراضی را به علمای اعلام یا مقامات مختلف تسلیم می‌نمود تا از این افتخار بی‌نصیب نمانند که دست خود را به خون قربانیان بی‌دفاع مقید به زنجیر آغشته سازند. پیاده نظام، سواره نظام، سربازان توپخانه، غلامان یا محافظان پادشاه، صنف قصاب‌ها، نانوایان و غیره همگی سهم خود را در این اعمال خونبار ادا می‌نمودند. یکی از بابیان را نزد فوجی از سربازان مجرب یک پادگان آوردند، فرمانده مسئول اولین ضربه را زد و بعد از آن هر یک از مأمورین به ترتیب رتبهء خویش کار او را ادامه داد. قشون ایران از قصاب‌ها تشکیل شده نه سربازان...

(ای کاش من هم در قید حیات نبودم و این حوادث ناگوار را برای‌العین مشاهده نمی‌نمودم ولی متأسفانه خدمت و وظیفهء من ایجاب می‌نمود که غالباً شاهد اینگونه مظالم و فجایع باشم.)²
از سال 1852 [1231] به بعد ناصرالدین‌شاه همواره نسبت به بابیان و بهائیان بدگمان بود و آنها را آشوبگرانی شبیه هرج و مرج‌طلب‌های اروپایی تصور می‌نمود.^{xvi}

² E.G. Browne (1918), *Materials for the Study of the Babi Religion*, Cambridge, UK: The University Press, pp. 268-271

³ قسمتهای داخل هلالین از قرن بدیع، طبع جدید، ص 158 نقل گردیده است.



بابیان اولیه به طرق وحشیانه ای کشته شدند، بعضی از دهانه توپ شلیک می شدند.

در حالی که اتهامات علیه بهائیان در آغاز تاریخ این دیانت مبتنی بر اعتقادات مذهبی بود، به علت علاقه وافر جامعه ایران به "باور داشتن و حمایت از نظریه‌های توطئه"^{xvii}، در قرن بیستم اتهامات غیردینی تدریجاً فزونی یافت و غالب گردید. از آنجائی که بهائیان به هیچ گروه قومی معینی تعلق نداشتند، انتساب آنها به هیچ منطقه جغرافیائی میسر نبود، و به همان زبان سایر ایرانیان سخن می گفتند، "دشمن داخلی"^{xviii} نامیده شدند و در نظریه‌های توطئه مطرح شده توسط ایرانیان نقش برجسته ای یافتند.^{xix}

اواخر قرن نوزدهم، نارضایتی فزاینده‌ای از دولت قاجار وجود داشت، و از این روی، اتهامات براندازی و توطئه نسبت به بابیان و بهائیان از دیداد یافت و توجه عمومی از حکومت منحرف شد و در عوض به سوی شرارت‌های این "فرقه ضاله"^{xx}



این تصویر، مربوط به سال 1911 [1290]، مندرج در مجله فارسی امامت، قتل یک تازه بهائی را نشان می‌دهد

اوایل قرن بیستم، در جامعه‌ای که خواهان اتحاد بود و این نگرانی را داشت که فرهنگ شیعه‌اش، که تصور میشد منحصر به فرد است، در اثر تهدیدهای فراسوی مرزها، از دست برود، بهائیان ناهم‌رنگ با بقیه جامعه تلقی می‌شدند.^{xxi} در طول انقلاب مشروطه ایران (1905-1911) [1284-1290] در نتیجه تأثیرات مثبت تعالیم بهائی، که مشروطه و دموکراسی پارلمانی را حمایت می‌نمود، بهائیان و سایر عوامل مترقی در ایران خائن و عامل قدرت‌های بیگانه محسوب می‌شدند:



پیکر این شهید بابی را سوراخ سوراخ نموده و شمعیهای فروزان را در این سوراخها قرار داده اند. سلیمان خان ، از شهدای بابی، به این طریق به شهادت رسید. هنرمند روسی خالق این اثر آن را تصویر سلیمان خان می نامد (این مطلب توسط منابع بهائی تأیید نشده است).

اصولاً انتشار و تبلیغ این فکر مزورانه که "هر اندیشه غیر اسلامی ساخته بیگانگان است" از مغز کپک‌زده ملایان سرچشمه می‌گرفت که به این وسیله میل داشتند آنچه را اسلامی نبود و مانعی برای قدرت‌گیری دگانداران دین شیعی در ایران می‌شد، ضد ایرانی و بیگانه بخوانند. این بیگانه‌سازی مزورانه و پراکندن تخم نفاق و دشمنی تنها دامن اقلیت‌های دینی و یا احزاب مترقی ملی و چپ مستقل را نگرفت، بلکه خود دولت و حکومت مشروطه، در دراز مدّت به زیر سؤال رفت و سبب شد که بالاخره ملایان در سطح وسیعی انقلاب مردمی مشروطیت ایران را که علیه قدرت روحانیت و حکومت استبدادی قاجاریه انجام گرفته بود، از ساخته‌های روس و انگلیس بنامند و به تبلیغ این فکر مشغول گردند که حکومت مشروطه و قوانین غیر شرعی از بنیان با دین مبین اسلام و تاریخ ایران در تضاد است.^{xxii}

در طول دهه 1940، روحانیون و دولت‌مردان تدریجاً بیان این ادّعا را شروع کردند که دیانت بهائی تماماً ساخته دست استعمارگران و توسعه‌طلبان و هدف آن نابود کردن "وحدت مسلمین" است و کسانی که از اعتقادات ملت مسلمان پیروی نمی‌کنند عمّال قدرت‌های بیگانه هستند.^{xxiii}

تا دهه 1960، تحقیر بدبینانه نسبت به پیام اجتماعی دیانت بهائی در میان متفکرین طرفدار دین افزایش یافت و آنها، به نحو فزاینده‌ای اتهامات جاسوسی و ارتباط با قدرت‌های بیگانه را نیز به اتهام ارتداد علیه بهائیان افزودند. این اتهامات به بیان تعریف جدیدی برای "غیر خودی" کمک کرد و دیگر بار تهدید شدن شیعه را مورد تأیید قرار می‌داد. این نگرش جدید به بهائیان منحصر به طبقه علما باقی نماند و در میان طبقه متوسط ایرانیان، که خارج از سلک علمای مذهبی بودند، نیز شیوع یافت.^{xxiv}

در دهه 1970، اتهامات دیگر مطرح شد که تعداد بهائیان در رژیم شاه بسیار زیاد است و نیز این برداشت مطرح گردید که بهائیان عموماً از رفاهی به مراتب بیشتر از بقیه جامعه برخوردارند.^{xxv} آقای شهابی اظهار می‌دارد که اتهامات و تعصبات ایرانیان خارج از طبقه علمای مذهبی علیه بهائیان از دیدگاه ضد جهان‌میهنی ملی‌گرایی ایرانی سرچشمه می‌گیرد؛ در حالی که دیانت بهائی بر وحدت نوع بشر تأکید می‌نماید، ناسیونالیسم ایرانی دارای عناصر قوی بیگانه‌هراسی است.^{xxvi} او می‌گوید اگرچه حاکمیت و استقلال ایران در قرن نوزدهم به رسمیت شناخته شده بود، اما انگلیس و روسیه، برای تأمین مصالح و منافع خود، به دخالت در امور این کشور ادامه می‌دادند، و بنابراین ملی‌گرایان ایران به گروه‌هایی، مانند یهودیان و بهائیان، که پیوندهای فراملی دارند، با بدگمانی می‌نگرند. او همچنین اظهار می‌دارد که اگرچه تعالیم دیانت بهائی لزوم وابستگی بهائیان به کشور ایران را تقلیل می‌دهد، اما بهائیان ایران را "مهد امرالله" می‌نامند که سبب می‌شود جمیع بهائیان جهان محبتی خاص به این کشور داشته باشند.^{xxvii}

خمینی و انقلاب ایران

رشد احساسات ضد بهائی در دوران زمامداری پهلوی دوم، علی‌الخصوص بعد از دهه 1950 ادامه‌افت و پس از "انقلاب سفید" شاه بیش از پیش اوج گرفت و به مراحل جدیدی رسید؛ در این انقلاب سلسله اصلاحاتی فراگیر در سال 1963 [1342 شمسی] آغاز گردید که شامل مواردی همچون حق رأی و انتخاب شدن برای زنان ایرانی بود. محافل محافظه‌کار در ایران، علی‌الخصوص تشکیلات مذهبی، این تحولات را تلاش غیر مسلمین برای کاهش تأثیر اسلام در جامعه و فرهنگ ایرانی قلمداد نمودند. بعضی از آنها، از جمله خمینی، رهبر آتی انقلاب اسلامی ایران، تأثیر بهائیان را محور اصلی این تحولات می‌دانست. روزنامه کیهان، که توسط حکومت اداره می‌شود، به تاریخ 24 نوامبر 2005 [3 آذر 1384] پیامی را نقل می‌نماید که خمینی قبل از انقلاب خطاب به روحانیون یزد صادر نموده و به آنها درباره نفوذ فزاینده بهائیان در کشور هشدار داده است:

آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حساسی به دست این فرقه است که حقیقتاً عمّال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده‌ای می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد. با سکوت و کنارگیری همه چیز را از دست خواهیم داد...

همان مقاله اخطار دیگری را توسط خمینی در سال 63- 1962 [1341-1342] نقل می نماید:

... اینجانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می‌کنم، قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است؛ استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست‌هاست که در ایران به [صورت] حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تائید عمال خود قبضه می‌کنند... تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولت‌ها ناظر آن هستند...^{xxviii}

پس از سقوط شاه بر اثر انقلاب ایران در سال 1979 [1357]، رژیم اسلامی به واسطه دشمنی شدید با بهائیان، آنان را به نام کفار آماج حملات خویش قرار داد. حکومت، بهائیان را خائنین به وطن و وابسته به عمال خارجی محسوب می‌داشت. بهائیان همچنین متهم بودند که اسلامستیز، عوامل صهیونیسم، طرفداران رژیم شاه، و کارگزاران دول آمریکا و انگلیس هستند. محفل ملی بهائیان ایران، به طور عمومی و خصوصی، این اتهامات را نکته به نکته تکذیب نمود ولی هیچ پاسخی دریافت ننمود. در ژانویه 1980 [دی ماه 1358]، با انتخاب بنی صدر به ریاست جمهوری و اوج گرفتن احساسات ضد بهائی، حکومت رسماً دیانت بهائی را نهضتی سیاسی علیه انقلاب ایران و اسلام توصیف کرد. پیش از انقلاب، بنی صدر پیام جهانی دیانت بهائی را با استعمار غرب مرتبط دانسته بود. در فوریه 1980 [اسفند 1358]، منصور فرهنگ، نماینده ایران در سازمان ملل، افزود که بهائیان عوامل ساواک⁴ بودند و اتهامات روحانیون را تکرار نمود. وقتی در سال 1982 [1361]، آقای فرهنگ ارتباطش را با رژیم قطع کرد، از اظهارات قبلی خود ابراز ندامت نمود.^{xxix}



منصور فرهنگ: اولین نماینده ایران در سازمان ملل بعد از انقلاب اسلامی / ابوالحسن بنی صدر: اولین رئیس جمهور ایران / آیه الله خمینی: رهبر انقلاب اسلامی

اما، تا سال 1981، دادگاه‌های انقلاب دیگر اعدام بهائیان را در لفافه اتهامات سیاسی بیان ننمودند و تنها به ذکر دلایل مذهبی بسنده نمودند. همچنین اسنادی در دست بهائیان قرار گرفت حاکی از که اگر آنها آشکارا اظهار ایمان به اسلام نمایند، به شغل‌های قبلی خود باز می‌گردند، حقوق بازنشستگی دیگر بار برقرار می‌گردد و حقوق و اموالشان مسترد می‌شود. این اسناد به سازمان ملل ارائه شد تا مدلل سازد که حکومت ایران از اتهامات سیاسی به عنوان سرپوشی بر دلیل واقعی دینی برای اذیت و آزار بهائیان استفاده می‌کند.^{xxx} در سال 1983 [1362]، دادستان کل ایران بار دیگر اظهار داشت که آزار بهائیان به دلیل اعتقادات مذهبی آنها نیست؛ بلکه به این دلیل است که آنها جاسوس بیگانه‌اند و سرمایه مملکت را از ایران خارج مینمایند. محفل روحانی ملی بهائیان ایران، طی بیانیه‌ای،

⁴ سازمان اطلاعات و امنیت کشور که از سال 1957 تا 1979 مسئولیت امنیت داخلی و سرویس‌های اطلاعاتی را به عهده داشت. "ساواک" سرواژه "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" است.

بار دیگر این اتهامات را نکته به نکته جواب داد و بیانیه مزبور را به دواير مختلف دولتی ارسال نمود. محفل ملی اذعان داشت که مبالغی، به صورت تبرّعات و کمک‌های مالی بهائیان برای مرآد و اماکن مقدّسه به خارج از کشور فرستاده شده، ولی سایر اتهامات را رد نمود و خواهان ارائه دلایل برای اثبات آنها گردید. حکومت به این بیانیه نیز جوابی نداد.

روحانیون به ایذا و اذیت بهائیان ادامه دادند و آنها را به مواردی چون "محاربه با خدا" و ارتباط با صهیونیسم متهم نمودند.^{xxxix} سپس، در گزارشی به تاریخ 1983 به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، نظر رسمی جمهوری اسلامی ایران طیّ سندی بیست صفحه‌ای انتشار یافت. در این سند آمده است که امر بهائی توسط دولت انگلیس در ایران پایه گذاری شده و این که این دیانت نیست، بلکه نهادی سیاسی است که قدرت‌های استعماری در ایران تاسیس کرده‌اند و بین امر بهائی، صهیونیسم و ساواک ارتباط وجود دارد.

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل این اتهامات را رد نمود. آقای اسزبیورن آید (Asbjorn Aide)، کارشناس نروژی کمیسیون فرعی آنها، بیان کرد که گزارش منتشره توسط دولت ایران "یادآور مطالبی است که در اروپای دهه 1920 و 1930 انتشار یافت و تعصّب شدیدی را سبب گردید که به بهای جان صدها هزار نفر تمام شد و هشدار داد که کمیته باید مراقب رخداد مجدد چنین وقایعی باشد." ^{xxxix} سازمان ملل متحد گزارش دولت ایران را نپذیرفت زیرا دولت ایران هیچگونه سندی برای ادعاهای خود ارائه ننموده بود. ^{xxxiii} نماینده آلمان اظهار داشت "اسناد مربوط به بهائیان ثابت کرد که آزار و اذیت بهائیان تنها به علل مذهبی و نه جرائم کیفری صورت گرفته است". نماینده ایران متن قطعنامه کمیسیون را رد نمود و ایذا و اذیت بهائیان ادامه‌افت.^{xxxiv}

در سال 1991 [1370] دولت ایران مجدداً بیانیه‌ای به سازمان ملل ارسال نمود مبنی بر این که چون مرکز اداری دیانت بهائی در اسرائیل است، بهائیان مستقیماً تحت کنترل نیروهای صهیونیستی^{37xxxv} هستند، حتی اگر منشا تاریخی مرکز جهانی بهائی در منطقه‌ای باشد که زمانی خطّه سوریه و جزو امپراطوری عثمانی بوده است.^{xxxvi}

در سال‌های اخیر، در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی (1997-2005 [1376-1384])، این ادعاها کاهش نیافت، و با انتخاب محمود احمدی نژاد در سال 2005، اتهامات از لحاظ فراوانی و شدت رو به افزایش گذاشت.^{xxxvii}

سرانجام، در 14 مه 2008 [24 اردیبهشت 1387]، شش تن از هفت مدیر جامعه بهائی ایران دستگیر شدند. هفتمین نفر، خانم مهوش ثابت، قبلاً در 5 مارس 2008 [14 اسفند 1386] دستگیر شده بود. بعداً، دولت ایران اعلان کرد که این 7 نفر به علت اقدام "علیه مصالح ملی" دستگیر شده اند.^{xxxviii}



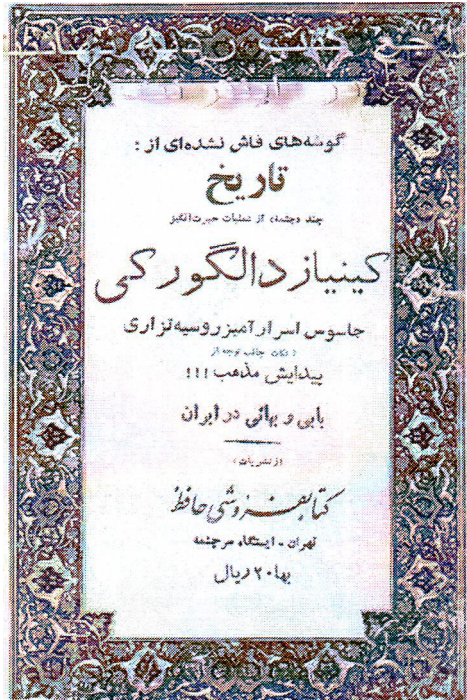
مدیران جامعه بهائی که در سال 2008 در ایران دستگیر شدند.
 ردیف جلو نشسته از چپ به راست: بهروز توکلی و سعید رضائی
 ایستاده از چپ به راست: فریبا کمال آبادی، وحید تیزفهم، جمال الدین خانجانی، عقیف نعیمی
 در منتهی الیه سمت راست مهوش ثابت که از ماه مارس در بازداشت به سر می‌برد

ارتباط با روس و انگلیس

دول روس و انگلیس حضور نیرومندی در ایران قرن 19 داشتند و برای نفوذ سیاسی، اقتصادی و منطقه‌ای با یکدیگر رقابت می‌نمودند.^{xxxix} حمایت دولت انگلیس در طول انقلاب مشروطه، معاهده روس-انگلیس، که در طی آن، روس و انگلیس ایران را به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کردند، اشغال ایران توسط دولت انگلیس، روس و امپراطوری عثمانی در طول جنگ جهانی اول، همچنین کودتای سال 1921 [1300] که توسط دولت انگلیس حمایت می‌شد، همه به بسط و گسترش فرضیه‌های دسیسه‌های قدرت‌های خارجی دامن زدند. مخالفین دیانت بهائی، علی‌الخصوص روحانیون مسلمان، از این جوهر برای بیان این ادعا استفاده کردند که ادیان بابی و بهائی هم ساخته و پرداخته‌های دول روس و انگلیس است که برای تضعیف اسلام و ایجاد تفرقه در ملت ایران تلاش می‌کنند.^{xl}

ارتباط با روس: خاطرات مجعول شاهزاده دالگوروکوی^{xli}

پایه و اساس بسیاری از فرضیه‌های دسیسه‌های دیانت بهائی را به دولت روس مربوط می‌سازد خاطرات مجعولی است که به شاهزاده دیمیتری ایوانویچ دالگوروکف (Dimitri Ivanovich Dalgorukov) (نزد ایرانیان معروف به دالگوروکوی) منتسب می‌باشد. وی از ژانویه 1846 [دی ماه 1224] تا مه 1854 [اردیبهشت 1233] سفیر روسیه در ایران بود.



روی جلد کتاب خاطرات دالگورکی

در این اثر چنین آمده که ادیان بابی و بهائی توسط دالگورکی و به منظور تضعیف ایران و مذهب شیعه ایجاد شده‌اند. این اثر از بسیاری جهات معادل پروتکل‌های شیوخ صهیون است که رساله‌ای فریبکارانه ضد یهودی بود که مدعی وجود دسیسه یهودیان برای سلطه جهانی بود.^{xliii} علاوه بر آن که نسخه اصل روسی این اثر هیچگاه افشاشده نشد یا وجودش ادعا نشد، هیچ توضیح قانع‌کننده‌ای توسط مدعیان بیان نشده است که چرا شاهزاده روسی چنین اعترافاتی نموده، خود را مقصر جلوه داده، و نفوذ یا ارتباطات بالقوه روس با ملل مسلمان را به خطر افکنده است!

دالگورکی در خانواده روسی سرشناسی، که در نسلی پیشین تقریباً به سلطنت دست یافتند، به دنیا آمد. او از سال 1829 تا 1854 [1208-1233] مأمور سیاسی عالی‌رتبه روسی بود. در دهه‌های 1830 و 1840، یعنی همان زمانی که در خاطرات مجعول دالگورکی ادعا می‌شود که وی ظاهراً به همراه حضرت باب در حال توطئه برای تضعیف اسلام بودند، دالگورکی در واقع در مقام مأمور سیاسی به ترتیب در لاهه، ناپل و استانبول خدمت می‌کرد. بر اساس تحقیقات محقق روسی میخائیل س. ایوانف، که گزارش‌های ارسالی دالگورکی از ایران را مطالعه کرده، دالگورکی در واقع تا سال 1847 [1226]، یعنی سه سال بعد از پیدایش نهضت بابیه، هیچگونه اطلاعی از حضرت باب و نهضت ایشان نداشت. به علاوه، گزارش‌های شاهزاده نشان می‌دهد که اطلاعات او در باره حضرت باب تا سال 1852 [1231] یعنی دو سال بعد از شهادت حضرت باب بسیار ناقص بوده است:

بابی‌ها، تا آنجا که من از سخنان امام جمعه فهمیده‌ام، با اصول دین اسلام مخالفند و آنها را رد می‌نمایند. در عین حال، از نقطه نظر سیاسی، آنها مدعی مسند پادشاهی هستند. آنها در نظر دارند دیانتجدیدی تأسیس نمایند و طرفدار مساوات در تقسیم اموال هستند. می‌توان بین اهداف و مقاصد اجتماعی و سیاسی آنها و کمونیست‌های اروپا مقایسه‌ای انجام داد.^{xliiii}

دکتر بهرام چوبینه بر این باور است که این خاطرات توسط علی جواهرکلام جعل گردیده است.^{xliv} چاپ اول این اثر در سال 1943 [1322] در مشهد تحت عنوان "اعترافات سیاسی- یادداشت‌های کینیازدالگورکی" انتشار یافت. این اثر در بخش تاریخی "کتاب سال خراسان" در سال 1943 منتشر شد. هزینه طبع و نشر آن توسط آستان قدس رضوی، که سازمانی مذهبی اسلام و

مسئول حفظ و نگهداری آستان مقدس امام رضا (امام هشتم شیعیان) است، تأمین گردید. این سازمان چندین دهه دارای شاخه نیرومند طبع و نشر بوده است. همچنین مدیریت و نظارت بر بسیاری از مدارس مذهبی و موقوفات در ایران را بر عهده دارد. نشر خراسان مملو از اشتباهات تاریخی بود. به همین دلیل، نشر دوم آن در سال بعد در طهران با تصحیح بعضی از فاحش‌ترین اشتباهات آن منتشر شد. اما، این نسخه هنوز اشتباهاتی را در بر داشت.

از زمان انتشار این چاپ‌های مختلف، چند تن از محققین مشهور ایرانی غیر بهائی اظهار داشته‌اند که این خاطرات کاملاً جعلی است. برای مثال، عباس اقبال آشتیانی، استاد تاریخ دانشگاه طهران، در سال 1949 [1328]، شهادت ذیل را در روزنامه "یادگار"، یک روزنامه مشهور تاریخی و ادبی منتشر نمود:

در خصوص یادداشتهای شاهزاده دالگورکی، حقیقت مطلب این است که این تنها یک سند جعلی است و کار بعضی جاعلین است. صرف نظر از این حقیقت که تا کنون کسی از وجود چنین سندی اطلاعی نداشت، آنچنان مشحون از اشتباهات مضحک تاریخی است که بنفسه برای تکذیب آن کفایت می‌کند.^{xlv}

مطلب مشابهی در سال 1963 [1342] توسط مجتبی مینوی، استاد الهیات و علوم اسلامی دانشگاه طهران، اظهار شده است: من مطمئن هستم که خاطرات منسوب به دالگورکی جعلی است.^{xlvi} حتی احمد کسروی مشهور تبریزی، اگرچه دشمن دین بهائی بود و کتابی به نام "بهائی‌گری" در حمله به این دین نگاشت، بیان نمود که این اعترافات سیاسی، جعلی می‌باشد و حتی اظهار می‌دارد که هویت جاعل را میداند.^{xlvii}

در سال 1966، مرتضی مدرس گزارش‌های دالگورکی را در اثری بنام "شیخی‌گری، بابی‌گری" به فارسی ترجمه کرد.^{xlviii} متن یادداشت‌ها هیچ شکی را در خصوص کذب بودن ادعاهای مندرج در خاطرات مجعول باقی نمی‌گذارد. اما، علیرغم شواهد بسیار، خاطرات دالگورکی در طول دهه‌های بعد از انتشارش دوام و بقا یافت و بسیاری از ایرانیان آن را منبع معتبری تلقی کرده پذیرفتند. هیچیک از دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی به بهائیان اجازه ندادند که در مقابل اتهامات دالگورکی علناً از خود دفاع نمایند.

در این ضمن، عناصر ضد بهائی در دولت و محافل مذهبی، به جذب قلوب و اذهان توده های مردم، علی‌الخصوص طرفداران نظریه‌های توطئه، ادامه داده‌اند. فقدان مطبوعات آزاد به موفقیت آنان در مأموریتشان برای ادامه استفاده از ادعاهای ساختگی این اثر مجعول در آثار جدلی خود بر علیه دیانت بهائی کمک نمود. برای گسترش تنفر ضد بهائی به سایر مناطق خاورمیانه، خاطرات دالگورکی توسط سید احمد الموسوی الفالی [Siyyid Ahmad al Musawi al-Fali] به زبان عربی نیز ترجمه و در بیروت با عنوان "مذاکرات دالگورکی" انتشار یافت. ترجمه عربی نیز مانند مشابه فارسی خود، در سطح گسترده‌ای در محافل اسلامی به عنوان منبعی موثق برای مطالعه تاریخ بابی- بهائی و سندی دال بر دسیسه یهودی-صهیونیستی- فراماسونری برای تضعیف و نهایتاً از بین بردن اسلام پذیرفته شد.^{xlix}

امروزه عناصر ضد بهائی در جهان اسلام، با استناد به خاطرات دالگورکی، به جذب حامیان مشتاق نظریه‌های توطئه و خیانت ادامه می‌دهند. نمونه بارز آن روزنامه دولتی کیهان است که حامی تندروهای فوق‌العاده متعصب در دولت ایران است. سردبیر این روزنامه توسط رهبر عالی ایران، فعلاً آیت الله خامنه‌ای، انتخاب می‌گردد. در طول چند سال گذشته، کیهان قریب چهل مقاله برای بدنام کردن بهائیان منتشر نموده که هدف آن آشکارا برانگیختن سوء ظن، بی‌اعتمادی و نفرت در خوانندگان نسبت به بهائیان ایران بوده است. در این مقالات، در میان سایر موارد، به استفاده از یادداشتهای مجعول دالگورکی استمرار بخشیده تا تاریخ را تحریف نمایند و بهائیان را به دروغ متهم کنند که عمال قدرت‌های خارجی و دشمنان اسلام هستند.

با این وجود، این یادداشت‌ها آنقدر مشحون از اشتباهات و تناقضات است که هیچ محقق منصف تاریخ، این اثر را جدی تلقی نمی‌نماید. بعضی از این اشتباهات در جدول ذیل فهرست شده است:

حقیقت ماجرا	ادعای مطرح شده در خاطرات
<ul style="list-style-type: none"> • دالگورکی از سال 1832 تا 1837 منشی نمایندگی روس در لاهه هلند بود. او در ژوئن 1845 به سمت وزیر مختار روس در طهران منصوب شد، ولی تا ژانویه 1846 به محل مأموریت خود در ایران وارد نشد.^{lx} <p>-----</p> <ul style="list-style-type: none"> • دالگورکی در تاریخی که ادعا شده در ایران نبوده است. به‌عنوان مرجع نماند. • محقق روسی، میخائیل اس. ایوانف، در خصوص گزارش‌های دیپلماتیک دالگورکی تحقیقاتی انجام داده و آن را ضمیمه کتابی در مورد بابیان قرار داده است. عنوان کتاب <i>قیام بابیان در ایران، 1842-1852</i> است و در سال 1939 در مسکو منتشر شده است. ایوانف کمونیست بود و بنابراین هم ضد تزار (بنابراین ضد دالگورکی) و هم ضد مذهب (بنابراین ضد بابیان) بود. اگر کوچکترین حقیقتی در ادعای گرویدن دالگورکی به اسلام یا سازش او با بابیان وجود داشت، ایوانف با خشنودی آن را بزرگتر جلوه می‌داد. با وجود این هیچ ذکری از این اتفاقات در اثر او وجود ندارد. • در بخشی که برای دالگورکی در فرهنگ معتبر روسی مربوط به زندگینامه‌ها (فرهنگ زندگینامه‌های روسی <i>Russkii Biograficheski Slovar</i>)^{lxi} وجود دارد، هیچ اشاره‌ای به ادعاهای این خاطرات وجود ندارد. • کل دوره خدمت دیپلماتیک دالگورکی را می‌توان با مطالعه مجلدات سالنامه‌ها و کتاب‌های سال، مانند <i>Almanach de Gotha</i>^{lxii} مورد بررسی قرار داد. هیچیک از منابع فوق نیز ادعاهای مطرح شده در خاطرات مزبور در خصوص دالگورکی یا ادعای ارتباط وی با حضرت باب را تایید نمی‌نماید.^{lxiii} 	<ul style="list-style-type: none"> • دالگورکی در سمت مترجم برای سفارت روس به ایران آمد.ⁱ <p>-----</p> <ul style="list-style-type: none"> • به محض ورود به ایران در دهه 1830، دالگورکی مسلمان شد و فارسی و عربی آموخت. وی سپس اسلام را باطل اعلام کرد و با ایجاد فرق جدیدی در شیعه از طریق باب به تخریب اسلام پرداخت.ⁱⁱ <p>-----</p> <ul style="list-style-type: none"> • اوایل دهه 1840 (1841-1843)، دالگورکی در کلاس‌های سید کاظم رشتی در کربلا شرکت می‌کرد و در آنجا برای اولین بار با باب آشنا شد.ⁱⁱⁱ
<ul style="list-style-type: none"> • دالگورکی منشی نمایندگی روسیه در نپال (1838-1842) و استانبول (1845-1843) بود.^{lxiv} سید کاظم رشتی سه سال قبل از این که دالگورکی وارد ایران شود در کربلا درگذشته بود. هیچ سند تاریخی مبنی بر سفر دالگورکی به کربلا وجود ندارد. <p>-----</p> <ul style="list-style-type: none"> • هیچ سند تاریخی دالّ بر این اظهارات، جز خاطرات مجعول، وجود ندارد. همچنین، دالگورکی هرگز باب را ملاقات نکرد؛ بنابراین هیچ پایه و اساسی برای این اتهامات و ادعاها وجود ندارد. 	<ul style="list-style-type: none"> • در آغاز دهه 1840، باب ساعات زیادی را بر بام خانه‌اش در بوشهر، در زیر آفتاب سوزان، به ترنم ادعیه شیخیه می‌گذراند. وی همچنین به حشیش معتاد بود. شدت گرما و اعتیاد قوه تعقل او را به تحلیل برد. چون هدف دالگورکی تضعیف اسلام بود، هر دوی این رفتارها را تشویق می‌نمود.^{liii}
<ul style="list-style-type: none"> • دالگورکی هرگز نه باب را می‌شناخت و نه او را ملاقات کرد. او تا سال 1846 وارد ایران نشده بود. او تا سال 1847 (سه سال بعد از تأسیس آن) حتی از نهضت بابیه آگاه نبود. در سال 1852 (دو سال بعد از شهادت حضرت باب) دالگورکی هنوز اطلاع درستی درباره تعالیم حضرت باب نداشت و آن را مشابه کمونیست‌های اروپا تصور میکرد!^{lxv} • بعضی از گزارش‌های دالگورکی حتی نشانگر دشمنی وی نسبت به حضرت باب و نگرانی‌اش از گسترش نهضت به قفقاز و ایجاد اختلال در قدرت تازه تأسیس روسیه در آن منطقه است.^{lxvi} 	<ul style="list-style-type: none"> • خاطرات گفتگوهایی را به تفصیل بین باب و دالگورکی در اوایل دهه 1840 نقل می‌نماید. در یکی از این گفتگوها، دالگورکی باب را که تحت تاثیر حشیش بوده تشویق می‌نماید که ادعای پیامبری نماید.^{liv} • بعدها دالگورکی به بابیان و بهائیان کمک کرد تا به عشق‌آباد روسیه مهاجرت نمایند و اولین مشرق‌الاذکار

<p>هیچ فرد بابی هرگز به عشق‌آباد مهاجرت نکرد. اولین سکونت‌گاه بهائی در عشق‌آباد در سال 1882، پانزده سال بعد از وفات دالگورکی، تأسیس شد. طرح مشرق‌الاذکار عشق‌آباد در سال 1902 آغاز و در سال 1908، حدود 40 سال بعد از وفات دالگورکی، خاتمه‌افت.^{lxvii}</p> <p>همانگونه که بیان شد، دالگورکی تا سال 1847، یعنی تقریباً همان زمانی که حضرت باب به قلعه‌ء ماکومنتقل شدند، هیچگونه آشنائی با حضرت باب و ادعای ایشان نداشت.^{lxviii} جز محاکمه‌ای مختصر در تبریز در ژانویه 1848، حضرت باب بقیه این سه سال تا زمان شهادتشان در 9 ژانویه 1850 را در سجن به سر بردند. بنابر این هیچ گفتگو یا ارتباطی بین ایشان و دالگورکی در هیچ زمانی امکان پذیر نبوده است.</p> <p>حضرت بهاءالله در خانواده‌ای اشرافی به دنیا آمدند. پدرشان وزیر امام‌وردی میرزا، پسر فتحعلیشاه بود.^{lxix} در حالی که خانواده حضرت بهاءالله نسبت دوری با میرزا آقاخان داشتند، هیچ دلیلی برای این که پسران خانواده‌ای اشرافی در خانه یکی از اقوام خود خادم باشند وجود ندارد.</p> <p>آنچنان که در چاپ خراسان خاطرات مزبور بیان شده، حکیم احمد گیلانی در سال 1835 فوت نمود. در جای دیگر همان منبع ادعا می‌نماید که دالگورکی در سال 1838، یعنی سه سال بعد از فوت فرضی گیلانی، وارد طهران شد. در واقع، دالگورکی تا ژانویه 1848 وارد ایران نشد.</p> <p>اگر واقعا گیلانی در سال 1835 فوت کرده باشد، حضرت بهاءالله در آن زمان بیش از 17 سال نداشته‌اند و یحیی ازل هم کودکی پنج ساله بوده است؛ بنابراین "سن آنها برای هم‌نشینی در چنین مجالس شبانه‌ای با سیاستمداران عالی‌رتبه‌ای همچون گیلانی و دالگورکی مناسب نبوده است."^{lxx}</p> <p>دالگورکی در سال 1867، یعنی یک سال قبل از این که حضرت بهاءالله به عکا تبعید شوند، فوت کرد. وقتی که فردی متوجه شد که اطلاعات موجود در چاپ خراسان نمی‌تواند از لحاظ تاریخی صحیح باشد، در چاپ‌های بعدی محلّ خانه از عکا به ادرنه تغییر پیدا کرد تا در زمان حیات دالگورکی باشد. به هر حال دالگورکی در سال 1854، یعنی 9 سال قبل از این که حضرت بهاءالله به ادرنه تبعید شوند، از خدمات سیاسی روسیه بازنشسته شد. بنابر این هر گونه کمکی که وی بعد از سال 1854 به حضرت بهاءالله نموده باشد باید از سرمایه‌های شخصی او بوده باشد که بسیار بعید به نظر می‌رسد. صرف نظر از این مطلب، خاطرات دالگورکی هیچ مدرکی به عنوان منبع این ادعا ذکر نمی‌نماید.^{lxxi}</p>	<p>خود را در آن شهر بسازند.^{lv}</p> <p>بسیاری از آثار باب توسط دالگورکی نوشته و برای باب فرستاده شد. بقیه را خود باب نوشت ولی دالگورکی اشتباهات او را تصحیح کرد. دالگورکی همین کار را در مورد بهاءالله و آثار او ادامه داد.^{lvi}</p> <p>بهاءالله و برادر ناتنی‌اش میرزا یحیی (ازل) از خدمه میرزا آقاخان نوری، صدراعظم آینده ایران بودند.^{lvii}</p> <p>گفته می‌شود که دالگورکی در محافلی در خانه حکیم احمد گیلانی، سیاستمدار ایرانی، شرکت می‌کرده و بهاءالله و میرزا یحیی ازل هم در آن محافل حضور داشته‌اند.^{lviii}</p> <p>در چاپ خراسان خاطرات، بیان شده که دالگورکی پولی برای حضرت بهاءالله جهت ساختن خانه‌ای در عکا فراهم نموده است. در چاپ‌های بعدی عکا به ادرنه تبدیل شده است.^{lix}</p>
---	--

جایگاه واقعی دالگورکی در تاریخ بهائی

در سال 1852 [1231]، توطئه سوء قصد به جان ناصرالدین شاه، سلطان ایران، که توسط چند بابی متعصب صورت گرفت، با شکست مواجه شد. در نتیجه، کلّ جامعه بابی مورد سوءظنّ قرار گرفت و بسیاری از بابیان دستگیر شدند. زمانی که حضرت بهاءالله به وسیله‌ی شاه مسجون گردیدند، خانواده ایشان نزد مجید آهی، که همسر خواهر حضرت بهاءالله بود و در مقام منشی سفارت روسیه در طهران کار می‌کرد، رفتند. خانواده حضرت بهاءالله از میرزا مجید خواستند که نزد دالگورکی برود و از او بخواهد که به نفع حضرت بهاءالله در این ماجرا مداخله نماید.^{lxxii}

دالگورکی و همچنین میرزا آقاخان نوری، که خویشاوندی دوری با حضرت بهاءالله داشت و صدراعظم ایران در آن زمان بود، هر دو از شاه خواستند که علیه حضرت بهاءالله مدارکی ارائه نماید و یا ایشان را آزاد کند. ناصرالدینشاه، چون هیچ مدرکی علیه حضرت بهاءالله نداشت، پذیرفت که ایشان را آزاد نماید اما مقرر نمود که ایشان از ایران تبعید گردند. دالگورکی به حضرت بهاءالله و خانواده ایشان پیشنهاد کرد که به روسیه مهاجرت نمایند، ولی حضرت بهاءالله نپذیرفتند. در عوض، ایشان تصمیم گرفتند به عراق، که جمعیت مسلمان شیعه قابل توجهی داشت، تشریف ببرند. این کل کمک دالگورکی به حضرت بهاءالله و نقش او در تاریخ بهائی بود.^{lxxiii}

حضرت بهاءالله در آوریل 1853 [اسفند 1231] وارد بغداد شدند و دوره 40 ساله تبعیدشان در قسمت‌های مختلف امپراطوری عثمانی آغاز و تا صعود ایشان در فلسطین ادامه یافت. در مه 1854 [اردیبهشت 1233] دولت روسیه دالگورکی را با حکم امپراطوری به عضویت سنا منصوب نمود. این پایان مأموریت دیپلماتیک دالگورکی در ایران بود و برای همیشه ارتباط او را با ایران قطع نمود.^{lxxiv}



میرزا آقاخان نوری: صدر اعظم ایران و از خویشاوندان دور حضرت بهاءالله



میرزا مجید آهی: منشی سفارت روس و شوهر خواهر حضرت بهاءالله

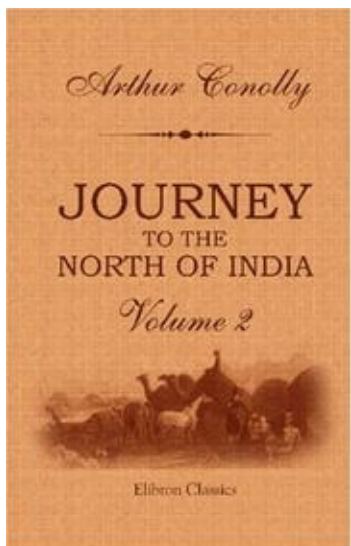
ارتباط با انگلیس: دست نشانندگان امپریالیسم

ادعاهای دیگری نیز وجود دارد که نهضت بابی را دولت انگلیس پایه گذاری نموده و دیانت بهائی با امپریالیسم مرتبط است. اما، اتهام ارتباط با دولت انگلیس حاصل نتیجه‌گیری‌های اشتباه از مدارک جعلی بوده است.

حضرت باب و جناب باب‌الباب به عنوان عمال دولت انگلیس

بعضی از آثار جدلی به ادعای مطرح شده توسط فریدون آدمیت، مورخ مشهور دوره قاجار و انقلاب مشروطیت ایران، استناد نموده اظهار داشته‌اند که نهضت بابی را دولت انگلیس پایه گذاری کرده است. آدمیت، در صفحات 243-244 چاپ اول کتاب مشهورش در شرح زندگی امیرکبیر، نخستین صدراعظم ناصرالدین‌شاه، که در سال 1944 [1323] طبع شد، ادعا نموده بود که ملّاحسین در حقیقت عامل دولت انگلیس بوده و آرتور کانلی Arthur Conolly (1807-1842) [1186-1221])، افسر اطلاعات، محقق و نویسنده انگلیسی، او را استخدام کرده است. آدمیت اشاره نموده که سند این اتهام در کتاب کانلی، به نام *سفر زمینی از انگلستان به شمال هندوستان از طریق روسیه، ایران و افغانستان*⁵، است که به ملاقات جناب ملّاحسین و کانلی در سال 1830 [1209] در طول سفر کانلی به خراسان اشاره دارد. به نظر آدمیت، این ملّاحسین بود که به خاطر منافع انگلیس حضرت باب را وادار نمود که چنین ادعایی بنماید. ملاقاتی که ادعا شده در واقع هرگز رخ نداد. در سال 1830، جناب ملّاحسین نوجوانی 17 ساله و حضرت باب طفلی 11 ساله بودند. به علاوه کانلی خودش در 35 سالگی، یعنی 2 سال قبل از این که حضرت باب حتی ادعای خود را علناً بیان نماید، فوت نمود. زمانی که یکی از اساتید به نام مجتبی مینوی، با در دست داشتن نسخه‌ای از کتاب کانلی آدمیت را ملاقات نمود و از او خواست که اشاره به جناب ملّاحسین با حضرت باب در این کتاب را به او نشان دهد، آدمیت مجبور شد اعتراف کند که ادعای او جعلی است. او این مطالب ساختگی را در چاپ‌های بعدی کتابش حذف نمود.^{lxxv}

⁵ *Journey to the North of India Overland from England through Russia, Persia, and Affghaunistaun*



کتاب آرتور کانولی



فریدون آدمیت

اعطاء لقب سر به حضرت عبدالبهاء

اِثْهَام رَابِطَهء بَهَائِيَان بَا اِنْكَلِيس بَه اَعْطَاي لُقَب سَر بَه حَضْرَت عِبْدَالْبَهَاء تَوْسُط نَمَائِنْدَه اِنْكَلِيس دَر فَلسْطِين نِيْز مَبْتَنِي شُدَه اَسْت^{lxxvi}؛ عَمَلِي كِه بَه اَدْعَاي عَوَامِل بَهَائِي سْتِيْز نَشَانَهء وَاضَح اِرْتِبَاط سِيَّاسِي دِيَّانْت بَهَائِي و بَرِيْتَانِيَاي كَبِيْر اَسْت. تَصْوِيْر ذِيْل اَغْلَب بَه عَنْوَان سَنَد تَصْوِيْرِي اِيْن اِرْتِبَاط بَه كَار مِيْرُوْد.

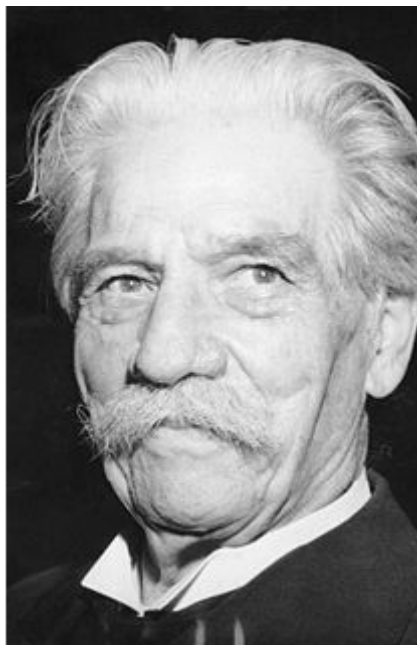


مراسم اعطای لقب سر به حضرت عبدالبهاء در 27 آپریل 1920 در حیفا، فلسطین

در حالی که منابع جدلی ادعا می‌نمایند اعطای لقب سر به حضرت عبدالبهاء پاداش خدمات ایشان در جهت حفظ منافع دولت انگلیس بوده، واقعیت امر آن است که این لقب بدان علت به ایشان داده شد که مساعی انسان‌دوستانه حضرت عبدالبهاء در طول جنگ جهانی اول سبب نجات جان بسیاری از مردم در دوران قحطی در کشور فلسطین گردید.^{lxxvii} در طول سالها، دولت انگلیس لقب سر را به افرادی با سوابق گوناگون اعطاء نموده است. این افراد دامنه‌ای از سیاست‌مدارانی همچون نلسون ماندلا Nelson Mandela گرفته تا پیشگامان امور تجاری مانند بیل گیتس Bill Gates، مدیرعامل مایکروسافت، و شخصیت‌های هنری و سرگرمی مانند استیون اسپیلبرگ Steven Spielberg، کارگردان هالیوودی، را در بر می‌گیرد. خدمت به عالم انسانی در هفده مقوله مختلف سبب می‌شود لقب انگلیسی سر اعطاء گردد. این مقوله‌ها عبارتند از:

- هنر و سرگرمی	- سیاست و حکومت	- امور دیپلماتیک	- امور نظامی	- امور تجاری
- دیانت	- امرا، پادشاهان و شاهزادگان	- علوم	- پزشکی	- اقدامات بشردوستانه
- ورزش	- تعلیم و تربیت	- خبرگزاری صوتی تصویری	- حقوق	- تنفیذ قانون
- امور مالی	- اکتشافات			

حضرت عبدالبهاء اولین شخصیتی بودند که لقب انگلیسی سیر را در زمینه خدمات بشردوستانه، در سال 1920 [1299]، اندکی پیش از عروج از این عالم خاکی دریافت نمودند. لقب سیر در این زمینه به افرادی داده می‌شود که خدماتی در جهت اصلاح و بهبود شرایط انسان‌ها و نه خدمت به دولت انگلیس انجام داده باشند. بعضی از افرادی که این لقب را دریافت نمودند، شخصیت‌های برجسته‌ای همچون دکتر آلبرت شوایتزر Dr. Albert Schweitzer در سال 1955 [1334] به علت خدمات مذهبی پزشکی در افریقا و مادر ترزا Mother Teresa در سال 1983 [1362] به علت کمک به فقرا، بیماران، یتام و ساکنین مُشرف به مرگ هندوستان و سایر کشورها بودند. lxxviii



دکتر آلبرت شوایتزر (1875-1965) متخصص الهیات، موسیقیدان، فیلسوف و فیزیکی‌دان اهل آلس فرانسه



مادر ترزا (1910-1997) اگنس گونکسا بوجکسیو (Agnes Conxha Bojaxhiu) راهبه کاتولیک روم و بشر دوست اهل آلبانیا

در طول جنگ جهانی اول، کشور فلسطین به علت بی‌کفایتی دولت عثمانی در اداره امور و همچنین حملات پی در پی نوعی ملخ دچار قحطی شد. این نوع ملخ حشره گیاهخواری دارای شاخک‌های کوتاه است که سریعاً تکثیر می‌گردد و مسافت‌های طولانی را به صورت گروهی طی می‌کنند؛ آنها مزارع را به سرعت عریان می‌سازند و لطمه سنگینی به محصولات وارد می‌کنند.^{lxxix}

بی‌کفایتی دولت عثمانی

در طول سالهای 1911 تا 1914 [1293-1290]، حکومت عثمانی دچار شکست‌های قاطع و پی در پی در طرابلس و بالکان گردید. با این همه، هنگامی که جنگ جهانی اول در تابستان 1914 آغاز گردید، حکام عثمانی، یعنی حزب جوانان ترک، و علی‌الخصوص گروه سه نفره انور پاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا نابخردانه دولت را وادار کردند با ورود به جنگ و طرفداری از نیروهای محور، یعنی آلمان و اتریش – هنگری، دست به رشته‌ای از عملیات گسترده نظامی بزنند. این تصمیم منجر به انحطاط و سرانجام اضمحلال و سقوط نهائی امپراطوری عثمانی گردید.^{lxxx}

قحطی در منطقه حيفا- عکا

حضرت بهاءالله در اوت 1868 [مرداد 1247] به عکا تبعید گردیدند. علاوه بر عائله مبارکه، حدود 70 نفر از پیروانشان نیز ایشان را همراهی می‌نمودند. سال‌های اولیه زندگی در عکا برای حضرت بهاءالله و همراهانشان بسیار سخت بود. سرانجام، بی‌اعتمادی اولیه به تبعیدشدگان از میان رفت و شرایط رو به بهبودی گذاشت. در دهه‌های پس از آن، جامعه کوچک بهائی شروع به رشد نمود. بعضی از بهائیان مغازه باز کردند و برخی به انواع داد و ستد پرداختند و برخی دیگر هم به زراعت در منطقه حيفا- عکا مشغول به کار شدند.

همچنین، بعد از صعود حضرت بهاءالله در سال 1892 [1271]، حضرت عبدالبهاء توانستند ترتیب خرید قطعاتی از اراضی ارزان قیمت در روستاهای مختلف آن منطقه از جمله سامره و عدسیه در نزدیکی نهر اردن را بدهند. ایشان تعدادی از کشاورزان بهائی در آن منطقه را هدایت فرمودند در اراضی ایشان به کشت گندم بپردازند. عشر گندم‌های کاشته شده را به بیت حضرت عبدالبهاء می‌فرستادند، بقیه را در محل‌های مخصوص ذخیره می‌کردند، می‌فروختند یا با سایر بهائیان و همسایه‌ها تقسیم می‌کردند.^{lxxxi}

با آغاز جنگ جهانی اول، حضرت عبدالبهاء اراده فرمودند که بهائیان ساکن منطقه حيفا- عکا را، که تعدادشان به حدود 140 نفر می‌رسید، از خطرات احتمالی بمباران یا سایر حملات به آن منطقه محافظت فرمایند. بنابر این، آنها را به طور موقت در ابوسنان، که دهکده‌ای دروزی واقع در حدود 7 مایلی شرق عکا بود، نقل مکان فرمودند. این جابه‌جایی در سپتامبر 1914 [شهریور 1293] رخ داد و تا مه 1915 [اردیبهشت 1294] ادامه یافت.

از 28 مارس تا 15 آوریل 1915 [8 فروردین 1294 تا 25 اردیبهشت 1294]، هیجده حمله ملخ مزارع منطقه حيفا- عکا را ویران نمود و اکثر کشتزارهای حاصلخیز را به اراضی بایر و بی‌حاصل تبدیل نمود. یکی از شاهدان عینی بهائی که ناظر حملات اولیه ملخ‌ها بوده، اینگونه می‌نویسد:

ملخ‌ها مانند ابیری ضخیم جلوی اشعه خورشید را گرفته بودند و وقتی فرود آمدند، به صورت چند لایه روی هم قرار گرفتند. در اندکی زمانی، حتی حاصلخیزترین مزارع به اراضی بایر و بی‌حاصل تبدیل شدند. (حبیب مؤید، خاطرات حبیب)



حمله ملخ‌ها



ملخ

حضرت عبدالبهاء، موقعی که در ابوسنان بودند، به بعضی از بهائیان تعلیم داده بودند که سبزی بکارند. سبزی‌های تازه همراه با گندم و ذرتی که از مزارع بهائیان در نُقیب، سامره و عدسیه می‌رسید جان بسیاری از ساکنین منطقه از هر قشر و مذهبی خصوصاً فقرا را از مرگ حتمی نجات داد.^{lxxxii}

در سال 1918، وقتی که نیروهای انگلستان، قوای عثمانی را شکست دادند و وارد شهر حیفا شدند، برای تأمین مواد غذایی سربازانشان با مشکل مواجه شدند. افسر فرمانده انگلیسی از حضرت عبدالبهاء تقاضای کمک نمود. حضرت عبدالبهاء صرفاً به علت بشردوستی، همان گونه که با سایر مردم منطقه حیفا و عکا برخورد نموده بودند، با سربازان انگلیسی رفتار نمودند. ایشان به افسر فرمانده فرمودند که غلات کافی برای سربازان در انبار موجود است.^{lxxxiii} این حرکت انسان‌دوستانه در طول سالهای جنگ سبب شد که مقامات قیمومیت انگلستان برای فلسطین، لقب سیر را به حضرت عبدالبهاء اعطاء نمایند و ایشان با اکراه و تنها به جهت حفظ ادب و احترام این لقب را پذیرفتند. ایشان هرگز از این لقب سخنی بر زبان نراندند و از آن در هیچ موقعیتی، اعم از خصوصی یا عمومی، استفاده ننمودند.

نظر دیدارکنندگان با حضرت عبدالبهاء در باره ایشان

تضاد قابل ملاحظه‌ای بین نظرات افراد منصفی که حضرت عبدالبهاء را ملاقات نمودند و اطلاعات دست اولی از ایشان داشتند با آنچه که در مورد حضرت عبدالبهاء در محافل مسلمان ضد بهائی توصیف می‌گردد وجود دارد. در حالی که رسانه‌های دولتی ایران

همچنان حضرت عبدالبهاء را به صورت عامل استعمار و امپریالیسم به تصویر می‌کشند، افرادی همچون خلیل جبران صاحب‌نام، نویسنده کتاب پیامبر، وجود ایشان را آنقدر متعالی و شریف می‌یابد که مهبط الهامات روح القدس باشد.



تصویر حضرت عبدالبهاء توسط خلیل جبران نویسنده کتاب پیامبر ترسیم شده در سال 1912 [1291]

جبران حضرت عبدالبهاء را در سال 1912 [1291] ملاقات نمود و از ایشان تقاضا کرد اجازه دهند تصویر از ایشان را ترسیم نماید. او در مورد حضرت عبدالبهاء چنین می‌نویسد: "برای اولین بار وجودی را به آن اندازه متعالی دیدم که قابلیت آن را داشت که مهبط الهامات روح القدس باشد." lxxxiv

ادوارد ج. براون مستشرق بزرگ و استاد دانشگاه کمبریج که در سال 1890 [1269] حضرت عبدالبهاء را ملاقات نمود و پس از آن نیز با ایشان مکاتبه داشت در باره ایشان چنین می‌نگارد:

ندره شخصیتی را دیده‌ام که زیارتش به این اندازه در من تأثیر نماید. شخصی بلند قامت و خوش بنیه، دارای اندامی موزون و محکم، قامتی چون سرو روان کشیده و خرامان، مولوی سفید رنگی بر سر دارد و لباده سپیدی در بر، گیسوان مشگین بر دوش افشاندۀ از پیشانی بلند و نیرومندش آثار کمال عقل و ذكاء و اراده محکم و خلل ناپذیر پدیدار، دارای چشمانی تیزبین و جاذب و در عین حال فغان و دلربا؛ این است اولین اثری که در ذهن نگارنده از ملاقات حضرت عباس افندی یا سرکار آقا، به لقبی که بابیان حضرتش را می‌نامند، باقی ماند... هر جلسه از نو نطقی فصیح نمودن و بلا تأمل بیانی جدید و برهانی بلیغ ادا کردن و با کمال قدرت و مهارت هر موضوع را وصف و تمثیل نمودن و تا این اندازه در کتب مقدسه عبرانیان و مسیحیان و مسلمین احاطه و علم داشتن بنظر من از نوادر و غرائب امور است که حتی در بین خود ایرانیان هم که هم‌نژاد آن حضرتند و بر لطائف و دقائق امور واقف و آگاه، یافت نشود. این اوصاف که با مشی و وقار و عظمت و لطف و مهربانی حضرت عباس افندی آمیخته بود مرا دچار شگفتی و تعجب نمود. مبهوت و متحیر ماندم که تاچه اندازه آن حضرت، نه تنها در دایره پیروان پدر بزرگوارش بلکه در خارج آن محیط و جمع نفوس، نفوذ و احترام دارد. هرکس که حضرت عباس افندی را زیارت نمود ممکن نیست بتواند نسبت به عظمت و اقتدار آن حضرت شک و تردید نماید. lxxxv 87

در طول اسفار حضرت عبدالبهاء به غرب افراد مهمی ایشان را ملاقات نمودند. نمایندگان ایالتی، سفرا، نمایندگان مجلس، خاخامها و کشیش‌های سرشناس، و سایر مردم برجسته که در میان آنها می‌توان به شخصیت‌های ذیل اشاره کرد:

دکتر د.اس. جردن (D.S. Jordan)، رئیس دانشگاه لاند استانفورد (Leland Stanford University)، پرفسور جکسون (Jackson) از دانشگاه کلمبیا (Columbia University)، پرفسور جک از دانشگاه آکسفورد، خاخام استفان وایز (Stephan Wise) از نیویورک، دکتر مارتین ای مایر (Martin A. Meyer)، خاخام ژرف ال لوی (Joseph L.) Levy، خاخام آبرام سیمون (Abram Simon)، الکساندر گراهام بل (Alexander Graham Bell) (مخترع تلفن)، رابیندرانات تاگور (Rabindranath Tagore)، عالیجناب فرانکلین کی لین (Franklin K. Lane)، خانم ویلیام جنینگز برایان (William Jennings Bryan)، اندرو کارنگی (Andrew Carnegie)، عالیجناب فرانکلین مک ویگ (Franklin MacVeagh)، وزیر خزانهداری ایالات متحده، لی مک کلانگ (Lee McClung)، آقای روزولت (رئیس جمهور آتی امریکا)، دریادار وین رایت (Wain Wright)، دریادار پیری (Peary)، سفرای انگلیس، هلند و سوئیس در واشنگتن، یوسف ضیا پاشا (Yusuf Diya Pasha)، سفیر ترکیه در واشنگتن، توماس سیتون (Thomas Seaton)، عالیجناب ویلیام سولزر (William Sulzer) و شاهزاده محمود علی از مصر، برادر امیر مصر. lxxxvi 88

در ستایش حضرت عبدالبهاء

در مراسم تشییع پیکر حضرت عبدالبهاء، خیابان‌های حيفا مملو از هزاران نفر از مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، دروزیان و بهائیان از مناطق حيفا و عکا بود که برای شرکت در این مراسم باشکوه گرد آمده بودند. افراد عرب، ایرانی، یونانی، ترک، کرد، امریکایی و اروپایی از اقشار مختلف جامعه در این مراسم شرکت داشتند. حسن موقر بالیوزی در زندگی‌نامه حضرت عبدالبهاء از مراسم تشییع و سخنرانی‌های مختلفی که توسط شخصیت‌های برجسته در آن مراسم ایراد گردید، شرح کاملی درج نموده است. اولین سخنران یک خطیب مشهور مسلمان، یوسف الخطیب احساسات خویش را چنین بیان کرد:

ای معشر عرب و عجم برای که گریه و زاری می‌کنید؟ آیا برای کسی است که در حیات دیروزی خود بزرگ بود و در موت امروز بزرگتر است؟ اشک برای کسی که به عالم بقا شتافته مریزید، بلکه برای از کف رفتن تقوی و عقل و احسان ندبه کنید. برای خود زاری کنید چه که فاقد شمانید. فقید شما رهگذری بود که از عرصه این جهان فانی به عالم باقی قدم گذاشت. ساعتی برای خاطر کسی زاری کنید که قریب به هشتاد سال به حال شما گریه کرد. نظر به راست کنید نظر به چپ نمائید. نظر به شرق و غرب نمائید؛ ببینید چه عظمت و جلالی غیبت نموده؛ چه پایه بزرگ صلحی منهدم شده؛ چه لب‌های فصیحی خاموش گشته. و اسفا! قلبی نیست که از غم این مصیبت، دردناک نیست و دیده‌ای نیست که پُرسرشک نیست. وای به حال فقرا؛ احسان از آنها مقطوع شد. وای به حال یتیمان که پدر بزرگوارشان از دست رفت. اگر حیات سیر عبدالبهاء به قربانی بسیاری از روحهای قیمتی مصون می‌ماند در این راه بسی از نقوس جان خود را فدا می‌نمودند. ولی یدِ تقدیر به غیر از این امضاء نموده هر آتی‌های قبلاً مقدر گشته و فرمان الهی خلل پذیر نیست. از اعمال این قائل انسانیت چه بیان کنم؟ زیرا که خارج از حدّ وصف و بیان است. به همین اکتفا می‌کنم که بر هر قلبی اثری دائمی گذاشت و بر هر زبانی ذکر خیری عظیم و کسی که چنین تذکّاری بس عزیز و دائمی باقی بگذارد هرگز نمرده است. ای اهل ابهی به خود تسلیت دهید. حلیم و صبور باشید کسی در شرق و یا غرب نیست که به شما تسلیت دهد زیرا که خود را بیشتر محتاج به تسلیت می‌داند.⁶

سخنران بعدی ابراهیم نصار [Ibrahim Nassar] نویسنده مشهور مسیحی بیانات ذیل را ادا نمود:

بکیت علی الدنيا و قد مات سیدی و مثلی من بیکی اذا مات سیده

چقدر این مصیبت جانگداز تلخ و ناگوار است این خسارت فقط راجع به مملکت ما نیست بلکه یک فاجعه عمومی است. حضرت عبدالبهاء عباس قریب به هشتاد سال زندگی فرمود و آتی‌ه حیاتش همچون حیات مرسلین بود حضرتش ناس را تهذیب فرمود، تعلیم نمود، احسان کرد و ارشاد فرمود تا آن که قومش را به اعلی ذروه جلال فائز نمود. لذا از درگاه حضرت ربّ الارباب حضرتش را ثواب و جزاء عظیم از پی خواهد بود. ایها الناس بدانید عباس مفقود نشده و نور بهاء خاموش نگشت شعاع این نور الی الابد پاینده و درخشنده است. سراج بهاء حضرت عبدالبهاء عمری نمود که از آن معانی حیات ابدی منبعث گشت و از آن تجلیات حیات روحیه هویدا شد تا این که از این دنیا رخت برپست و به جنت پروردگار انتقال فرمود در حالی که ملتس به رداي اعمال طیبه و صفات عزیزه بود. بلی حضّار محترم، صحیح است که جسد مطهر این شخص عظیم را به مقام اخیرش مشایعت می‌کنید ولی به یقین مبین بدانید که روح عبّاس همیشه در بین شما به اعمال و اقوال و صفات و تمام جواهر حیات باقی و برقرار است به جسد مادی عبّاس وداع می‌کنیم و جسد از نظر ما غیبت می‌فرماید ولیکن حقیقت عبّاس روحانی از افکار و عقول ما مفارقت نمی‌نماید و ذکر حضرتش از افواه منقطع نخواهد شد. ای راقد عظیم مقدّس، تو ما را احسان کردی، ارشاد نمودی، تعلیم فرمودی، در بین ما به عظمت به تمام معنی عظیمت زندگی فرمودی ما را مفتخر به اعمال و اقوال خود نمودی؛ مقام و منزلت شرق را به اعلی ذروه جلال رساند؛ به کل رأفت نمودی و ناس را تهذیب کردی تا آن که تاج و هاج ظفر و فیروزی را حامل گشتی. در عین سعادت در ظلّ رحمت پروردگار بیاسای و هو یجزیک خیر الجزاء.⁷

پس از نویسنده مسیحی، مفتی حیفاء، محمد مراد که فردی مسلمان بود چنین بیان نمود:

... دوست ندارم که مبالغه کنم در بیان مقام این مرد بزرگ؛ پس دست‌های نورانی او را در راه خدمت به عالم انسانیت و آثار روشن وی را در عمل برّ و احسان احدی انکار نکرده است مگر کسی که خدا مهر بر دل او نهاده باشد...

⁶ از صفحه 348 و 347 حیات حضرت عبدالبهاء نقل شده است
⁷ از صفحات 349 و 350 حیات حضرت عبدالبهاء

تو ای مسافر و کوچ کننده کریم، زندگی کردی با عظمت و بزرگی و مرگ تو نیز با عظمت و بزرگی بود و این مشهد کبیر و موکب مهیب نیست مگر برهانی ساطع بر عظمت تو حیاً و میتاً. اما بعد از تو، ای فقید، کیست برای فقیران و کیست برای گرسنگان و اندوه‌دگان؟ بلکه کیست برای بیوه زنان و یتیمان بعد از فقدان یگانه مرد انسانیت و تنها مرد خیر و معروف؟ خداوند در این حادثهء جسمیه و مصیبت عظیمه، آل و اقارب تو را به صبر جمیل الهام کند و در رحمت و رضوان خود تو را فرو برد. اوست شنوا و پذیرا.⁸

فرد مسلمان برجسته بعدی عبدالله مخلص بود که فردی مسلمان بود چنین بیان نمود:

... آری آفتاب دانش غروب کرد، بدر تقوی افول نمود، ستارهء مکارم اخلاق فرو ریخت، تخت فضیلت سرنگون شد، کوه احسان و نیکی از هم پاشید، آثار هدایت دگرگون شد، به سبب رحلت این مسافر کریم که انتقال می‌فرماید از جهان فانی به عالم باقی. مرا به نظر نمی‌رسد که حاجت باشد در بیان فضائل این فقید بزرگ ما و شماره کردن مناقب این نور جبین میمنت‌ها. پس همهء شماها گواهان عادل هستی بر آنچه خداوند نهان کرده بود در وجود او از حسن جمال و خلق جمیل و وسعت صدر و دریای جود و کرم حاتمی ... و من معذرت میطلبم از شماها اگر در این ایستادن خود (برای خطابه) وفائی را که واجب است نیکو به جا نیاورده باشم و قادر نشده باشم که ثنای نیکو و وصف شایان و ستایش پسندیده‌ای که این مسافر کریم آن را استحقاق دارد ادا کرده باشم. پس آنچه بر زبان من جاری است نیست مگر نتیجهء قریحهء مقروح زخم‌دار من و فواد خون‌آلود من پس اینها در حقیقت پاره‌های جگر است نه کلمات، و اشک‌های دیده است نه عبارات...

"ز این مصیبت شد فراموش آن مصیبت‌ها که بود / لیک خود منسی نگردد تا جهان برپاستی"⁹

پس از وی، شیخ یونس الخطیب، شاعر مشهور مسلمان، شعری را که سروده بود قرائت نمود و پس از او اسقف باسیلیوس [Basilios]، رئیس روحانی کلیسای کاتولیک حیفای بیانات خود را که به ویژه در مورد اعمال انسان‌دوستانه حضرت عبدالبهاء، احسان ایشان به فقرا و کرامت و جلالت و شیخوخت ایشان بود بیان نمود. سپس نوبت به جوانان رسید تا ستایش و تجلیل خویش را بیان نمایند. ودیع بستانی [Wadi Bustani] که جوانی مسیحی بود شعری خواند که ابیاتی از آن چنین است:

در ارواح و اذهان، تو جاودان خواهی زیست. یکی مثل تو که صاحب تمام کمالات، فضائل و افتخارات است ابدی است... ای عبدالبهاء، ای فرزند بهاء‌الله، ای جان من فدای همچو تو. تو فرزانه‌ای و خردمند یگانه‌ای؛ جز تو هر که هست، دانشی دارد ظاهری؛ در عصر تو شاعران چه گویند؟ ای عبدالبهاء، ای فرزند بهاء‌الله، تو آنچنان زیستی که خدایت می‌خواست نه آنچنان که بندگان او خواستند؛ تو در سرزمینی عزم رحیل کردی که عیسی مسیح و مریم مقدس در آن زیستند. مکانی که پذیرای محمد بود. سرزمینی که خاکش پربرکت است و پر بار ... این آرامگاه و نفس مقدسی که در او آرمیده حیات بخش ماست. میثاق عشق و اخلاص ما جاودانه برقرار خواهد ماند.¹⁰

هشتمین خطیب سالومون بوزاگلو Salomon Bouzaglo، از شخصیت‌های مشهور جمعیت یهود در حیفای بود که به زبان فرانسه مطالب ذیل را بیان نمود:

(در قرن انتشار فلسفه حسّی و غلبه مادیات خیلی عجیب و نادر است که فیلسوفی باحاطه عبدالبهاء عباس یافت شود آن وجودی که بقلب و عواطف تکلم میکند و روح را بتعالیم

⁸ از صفحات 313 و 314 کتاب کواکب الدرّیه، ج2، تألیف عبدالحسین آواره

⁹ نقل از صفحات 314 تا 316 کواکب الدرّیه

¹⁰ شعر عربی است و توسط بیژن و فرناز معصومیان برای متن حاضر ترجمه شده است.

و مبادی حسنه اش سیراب مینماید چه که مبادئیت که اساس تمام عقاید و اخلاق صافیه است با الواح و بیانات و حرکات مخصوصه و با آن مضامین دلکش با هر یک از

نابغه‌های عصر که طرف میشد آنها را همیشه قانع میفرمود نفوس حیّه صاحب قوه دیگری هستند حیات شخصی و اجتماعی او بزرگترین سرمشق فداکاری و عفو برای خیر دیگران بود.

فلسفه عباس بسیط و آسان است و به واسطه همان سادگی عظیم است چه که موافق با طبایع بشری است که امروزه به واسطه اغلاط و تعصبات و موهومات موجوده لطافتش را گم کرده. عباس در حیف، فلسطین، ارض مقدّس، منبت انبیاء، رحلت فرمود؛ سرزمینی که قرن‌ها متروک و بی‌ثمر مانده بود روح جدید یافته مقام و شهرت اولیّه خود را از سر می‌گیرد. در مصیبت رحلت این پیمبر گریه و زاری می‌کنیم؛ ما فقط نفوسی نیستیم که حضرتش را تجلیل می‌نماییم. در امریک و اروپا و در تمام ممالکی که مسکن مردمان وجدان‌پرست است و مردمانی که در این دنیای دون تشنه عدالت اجتماعی و اخوت هستند نیز در این مصیبت عزادارند. عبدالبهاء رحلت فرمود بعد از آنکه از استبداد و تعصبات دینی و هتک احترام حرّیت افکار در این عالم صدمات و ابتلاآت زیاد دید. حضرتش سنّوات عدیده در عکا که باستیل عثمانی بود مسجون بود. بغداد پایتخت عباسیان نیز حبس او و پدرش را مشاهده کرد و ایران مهد قدیم فلسفه پر حلاوت الهی ابناء خود را که این عقاید را در آن سرزمین ایجاد نموده بودند بیرون کرد. آیا در این وقایع اراده الهی مشاهده نمی‌شود که همیشه اراضی موعود را اختصاصی داده که چون گذشته در آینده هم منبع افکار سامیه باشد؟ کسی که گذشته‌ای به این درخشندگی دارد هرگز نمرده است؛ کسی که چنین مبادی عالیّه را تعلیم فرموده و منتشر نموده است و مقام قوم خود را در نظر قارئین آن مبادی مرتفع نمود، مکلل به خلود و بقای ابدی است.¹¹

شیخ اسعد شوقایر [Shaykh As'ad Shuqayr]، از شهروندان برجسته عکا، که فردی تحصیل‌کرده و فصیح‌البیان بود، سخنرانی بعدی را ایراد کرد. پس از وی محمود صفدی، شاعر مشهور مسلمان، مرثیّه خویش را قرائت نمود. شیخ اسعد در باره حضرت عبدالبهاء چنین گفت:

این آقای عباس بهائی از اهل عکا شمرده می‌شد، چه که زیاده از چهل سال اهالی عکا با وی زندگی کردند. مجالس او مجالس علم بود و تکلم می‌فرمود در آن مجالس به تفسیر آیات قرآنیّه، و اخبار نبویه را جمع می‌کرد و به حکمت خود و دقت خویش بین آراء مفسّرین و محدّثین و بین آراء علمای این عصر و حکمای قدیم و جدید توافق می‌داد. صدقات پی در پی از او به ارامل و ایتم و مساکین می‌رسید... برای او منزلت بزرگی بود که بخل نمی‌فرمود بر هر کس که پناهنده به او بود. در یک زمستانی ملاقات فرمود با علمای عکا و بزرگان و اشراف در منزل استاد بزرگ آقا شیخ علی میری نورالله مرقدّه و در فصل تابستان نیز همین اجتماع حاصل شد در قُرب منزل او در میدانی که در محله فآخوره است¹² و در این دو اجتماع هر کس نشسته بود جز کتاب تاریخ و تفسیر و حکمت و مجموعه اوراق حوادث که مخصوص باشد به مباحث علمیه و فنیّه چیزی دیگر نمی‌دید. پس از آن که در حیف منزل گرفت، مسافرت فرمود به اروپا و امریکا و موعظه و نصیحت و خطابه‌های بلیغه در آنجا انتشار داد و مرادش از این نشریات این بود که بین ارباب ادیان و مذاهب الفت دهد و جدال عنیف را زایل سازد از دلها و زبانها. تحریص می‌فرمود همه را بر تمسک به جواهر و اعراض (یعنی حقائق) و گذشتن از فروع و عوارض (یعنی تقالید و اوهام) و این رویه که با اسلوب‌های علمیه داشت مخصوص بود به مسلک خودش. جمعی از ایرانیان و غیرهم بر او اعتراض کردند و بر مسلک و آراء او انتقاد نمودند و رسائل و کتب مدوّن و مطبوع و منتشر ساختند، ولی او در سیر خود کوشش داشت و به انتقادات و اعتراضات ایشان کسالت حاصل نمی‌کرد و از عداوت و بغض ایشان متألم نمی‌گشت و عادت بر این جاری شده که هر صاحب امر تازه و هر ذی مبدئی ناچار است از

¹¹ نقل از صفحه 350 حیات حضرت عبدالبهاء

¹² ناحیه‌ای که بیت عبود، مقرّ و مسکن حضرت عبدالبهاء در آن قرار داشت.

این که دسته‌ای او را موافق شده مدح نمایند و دسته دیگر مخالفت نموده قدح و مذمت کنند. سنّة الله فی خلقه و لن تجد لسنة الله تبديلاً.¹³

و ابیاتی نیز از شعری که محمود صفدی در نعت حضرت عبدالبهاء سروده است نقل می‌گردد:
شامگاه یکشنبه، دروازه‌های بهشت آسمان گشوده گشت. روح عبدالبهاء پروازی پرشکوه به سوی آن آغاز کرد؛ پیامبران به پیشوازش رفتند و پذیرای او شدند...
ای کوه کرمل، تو حال، سرافراخته‌تر از جنتی. چرا که مبدل به مقدس‌ترین کوه گشته‌ای.
من تا ابد برای تو اشک خواهم ریخت، و تو پیایی اشک‌های مرا با دستان خود پاک کرده و خواهی کرد.¹⁴ lxxxvii

اندکی پس از صعود حضرت عبدالبهاء در دسامبر 1921 [آذر 1300 شمسی]، هفته‌نامه التّغیر حیفایک شماره کامل خود را به حضرت عبدالبهاء اختصاص داد. التّغیر می‌نویسد که حاضرین در مراسم تشییع، حضرت عبدالبهاء را با القاب "رجل الانسانية" "سیدالاکبر"، "الفقیدالکریم" ستودند. این شماره همچنین شامل مدح و ستایشی ویژه در خصوص حضرت عبدالبهاء توسط جامعه مسلمان حیفایک بود.



تابوت حامل عرش مطهر حضرت عبدالبهاء که در دسامبر 1921 از بیت ایشان در حیفایک توسط افراد عالی‌مقام و برجسته از پیشینه‌های مختلف حمل گردید.

¹³ از صفحات 321 و 322 کواکب الدریه

¹⁴ شعر عربی است و توسط بیژن و فرناز معصومیان ترجمه شده است



جمعیتی بالغ بر 10000 نفر در مراسم تشییع جسد مطهر حضرت عبدالبهاء در خیابان‌های حیفا تجمع نموده بودند.

بهائیان، جاسوس اسرائیل و عوامل صهیونیسم بین‌المللی

از روزهای آغازین انقلاب اسلامی، بهائیان متهم به جاسوسی و خیانت علی‌الخصوص به نفع اسرائیل و صهیونیسم گردیدند. صهیونیسم جنبشی سیاسی و بین‌المللی است که برای حمایت از بازگرداندن امت یهود به فلسطین تشکیل گردید. به این بهانه عده زیادی از بهائیان از هر سن و طبقه دستگیر، ربوده، شکنجه، ترور یا اعدام گردیدند.



شیخ محمد موحد از علمای مسلمان که قبل از انقلاب اسلامی به دیانت بهائی ایمان آورد و در مه 1979 ربوده گردید. پیکر ایشان هرگز یافت نشد.



پروفسور منوچهر حکیم که در مطب خویش در سال 1981 [1360] به وسیله فردی مسلح به شهادت رسید.



دکتر علیمراد داودی استاد فلسفه دانشگاه طهران، نویسنده، مترجم و خطیب مشهور و عضو محفل روحانی ملی بهائیان ایران که در سال 1979 [1358] ر بوده شدند و پیکرشان هرگز یافت نشد.^{lxxxviii}



هوشنگ محمودی وکیل و شخصیت مشهور تلویزیونی قبل از انقلاب اسلامی، یکی از 9 عضو محفل روحانی ملی بهائیان ایران که در اوت 1980 [مرداد 1359] ربوده شدند. پیکر ایشان هرگز یافت نشد.



ژینوس محمودی اولین زن هواشناس ایرانی و رئیس سازمان هواشناسی ایران، همچنین عضو محفل روحانی ملی بهائیان ایران و همسر هوشنگ محمودی. ایشان در 27 دسامبر 1981 [6 دی ماه 1360] به شهادت رسیدند.



شهین(شیرین) دالوند جامعه شناس، یکی از 10 بانوی بهائی که در 18 ژوئن 1983 [28خرداد1362] در شیراز به شهادت رسیدند، وی در هنگام شهادت 25 سال داشت.



مونا محمودتژاد محصل، معلم درس اخلاق، یکی از 10 بانویی که در 18 ژوئن 1983 [28خرداد1362] در شیراز به شهادت رسیدند، وی در هنگام شهادت 17 سال داشت.



دکتر فرامرز سمندری به همراه همسر امریکائی‌اش آنیتا و فرزندانش. وی پزشک و استاد دانشگاه تبریز بود و در جولای 1980 [تبریز 1359] در تبریز به شهادت رسید.

اما متهم کردن بهائیان به جاسوسی موضوعاتی چند را برای اتهام زندگان در بر دارد. نخست این که آنها باید به تعلیم، هدایت یا دستوری در آثار بهائی استناد نمایند که بهائیان را مأمور به جاسوسی بنماید. ولی چنین موردی در هیچ‌یک از آثار بهائی وجود ندارد. به‌علاوه، انتظار می‌رود جاسوسها هویت واقعی خود را پنهان سازند تا بتوانند به فعالیت‌های جاسوسی خود ادامه دهند. اگر بهائیان واقعا جاسوس بودند، هنگامی که دستگیر می‌شدند، باید اعتقاد مذهبی خود را کتمان می‌نمودند تا بتوانند به مأموریت خود ادامه بدهند.

با این همه، اسناد تاریخی دهه‌های قبل ثابت می‌کند که بهائیان دستگیر شده، به جای آن که به تقیه روی آورند که در فرقه شیعه عملی مقبول برای دفع موقعیت‌های خطرناک است، قاطعانه اعتقاد مذهبی خود را بیان کرده‌اند. فردی که عضویت در جامعه بهائی را بپذیرد همواره با عواقب وخیمی مواجه است. این عواقب شامل مواردی مانند از دست دادن شغل، حقوق بازنشستگی، از دست رفتن اموال، محرومیت از تحصیلات عالی، محکومیت به حبس طولانی، شکنجه و حتی مرگ بوده است. با وجود این بهائیان دستگیر شده عموماً این پیامدها را پذیرفته و اعتقاد خویش را کتمان ننموده‌اند. ^{lxxxix}

دلیلی که عموماً به واسطه آن بهائیان به جاسوسی متهم می‌گردند این است که مراقد مطهره و اماکن متبرکه بهائیان در اسرائیل امروز قرار دارد و بهائیان ایران به اسرائیل پول می‌فرستند و این پول به منزله سرمایه‌ای جهت حمایت از فعالیت‌های ضد اسلامی ایشان قلمداد می‌گردد.^{xc} بهائیان اظهار می‌دارند که بسیاری از اماکن متبرکه مسلمان و مسیحیان نیز در اسرائیل واقع است ولی وجود این اماکن دلیل آن نیست که مسلمان و مسیحیان عوامل اسرائیل یا صهیونیسم جهانی هستند.

آنچه که در خصوص قرار داشتن اماکن متبرکه بهائیان در اسرائیل ندیده گرفته شده مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد این حقیقت است که تأسیس مراقد مطهره بهائی در اسرائیل امروز به علت تبعید حضرت بهاء‌الله به فرمان دو فرمانروای مسلمان به این محل صورت گرفته است. نخست، در سال 1853 [1232]، حضرت بهاء‌الله توسط ناصرالدین‌شاه از ایران به بغداد در خاک عثمانی تبعید شدند. ده سال پس از آن، ناصرالدین‌شاه، که از نفوذ روزافزون حضرت بهاء‌الله در نزدیکی مرز ایران واهمه داشت، از سلطان عبدالعزیز

امپراطور عثمانی درخواست نمود حضرت بهاءالله را به مناطقی که از مرز ایران دورتر باشد تبعید نماید. امپراطور عثمانی نخست حضرت بهاءالله را به استانبول دعوت کرد و سپس به فاصله چهار ماه ایشان را به ادرنه در سال 1863 [1242] و پس از آن به عکا در سال 1868 [1247] تبعید نمود. در آن زمان، عکا در واقع قسمتی از منطقه فلسطینی سوریه بود. سرانجام حضرت بهاءالله در 29 مه 1892 [8 خرداد 1271] در عکا صعود فرمودند.

پس از صعود حضرت بهاءالله، فرزندشان حضرت عبدالبهاء هدایت جامعه بهائی را تا هنگام صعودشان در سال 1921 [1300] به عهده گرفتند. ایشان در حیفا در محلی که در آن زمان فلسطین نامیده می‌شد مدفون گردیدند. شخصیت دیگری که برای بهائیان از اهمیت خاص برخوردار هستند و آرامگاهشان در اسرائیل امروز قرار دارد حضرت باب هستند، که عرش مطهرشان مخفیانه از ایران به فلسطین انتقال داده شد و در سال 1909 [1287] در حیفا مدفون گردید. اسرائیل در سال 1948 [1327] یعنی تقریباً 60 سال پس از صعود حضرت بهاءالله، 39 سال بعد از حمل عرش مطهر حضرت باب به آن منطقه و 27 سال پس از صعود حضرت عبدالبهاء تأسیس گردید. بنابراین در وارد کردن این اتهام که بهائیان به دلیل محل استقرار مراقد مطهره ایشان با اسرائیل ارتباط دارند، شرایط تاریخی مسبب قرار گرفتن این اماکن متبرکه در محلی که در آن زمان منطقه فلسطینی سوریه بود، نادیده گرفته می‌شود.

این واقعیت دارد که بهائیان ایران (و در واقع بهائیان کل جهان) تیرّعات خود را به مرکز بین‌المللی در حیفا واقع در اسرائیل می‌فرستند. اما این تیرّعات برای حمایت از فعالیت‌های ضدّ اسلامی فرستاده نمی‌شود، بلکه جهت حفظ و نگهداری مراقد مطهره و اماکن تاریخی و همچنین رسیدگی به امور اداری جامعه جهانی صرف می‌گردد.^{xcii} از قضا، مؤسّسات مذهبی مسلمانان، مسیحیان و یهودیان برای حفاظت و نگهداری اماکن متبرکه خویشتن از کمک‌های مالی مداوم دولت اسرائیل استفاده می‌نمایند، بهائیان (اصولاً) نمی‌توانند کمک‌های مالی غیر بهائیان را برای برنامه‌ها و فعالیت‌های خویشتن بپذیرند. این ممنوعیت شامل کمک‌های مالی دولت اسرائیل برای نگهداری اماکن متبرکه در آن کشور نیز می‌گردد.

علیرغم این موضوع، حکومت جمهوری اسلامی ایران در سال 1983 [1362]، دستور انحلال تمامی مؤسّسات اداری بهائی در آن کشور را صادر کرد. از آنجائی که بهائیان، در هر سرزمینی که سکونت دارند، موظف به اطاعت از حکومت هستند، محفل ملی بهائیان ایران از این دستور حکومت اطاعت نمود. اما آنها مکتوب سرگشاده‌ای نیز در خصوص این موقعیت نگاشتند و موضع و موقف بهائیان در مورد این تصمیم دولت و اتهامات وارده بر جامعه بهائی را بیان نمودند. یکی از مواردی که در این مکتوب بیان گردیده بود اتهام جاسوسی بهائیان برای اسرائیل بود که حکومت ایران مکرراً بدون ارائه هیچ سندی برای اثبات این ادعا بیان نموده بود:

جناب آقای دادستان باز افسانه و داستان بی‌پایه و بی‌مایه جاسوسی بهائیان را عنوان نموده‌اند بی آن که لااقل مدرکی ابراز و دلیلی اتیان کنند؛ بی آن که توضیح فرمایند اینهمه جاسوس در یک مملکت به چه کاری مشغولند و چه اخباری را از کجا می‌آورند و به کجا می‌دهند و به چه منظوری چنین می‌کنند؟

پیرمرد هشتاد و پنج ساله یزدی که هرگز پا از ده خود بیرون ننهاده چگونه جاسوسی است؟ و این جاسوسان ادعایی ایشان چرا هرگز خود را پنهان نمی‌سازند؟ چرا عقیده خود را کتمان نمی‌نمایند؟ چرا به لطائف‌الحیل نمی‌کوشند تا در ادارات و مراکز خبری راه یابند؟ چرا تاکنون در هیچ جای جهان یک جاسوس بهائی دستگیر نشده؟ جوانان محصل و بانوان خانه‌دار و دوشیزگان معصوم و مردان و زنان کهن‌سال بهائی که بی گناه به چوبه‌ء دار سپرده شدند یا هدف تیر تعصب و عدوان گردیدند کشتگان روستائی بهائی فراء افسوس، چپگان، قلعه‌ء ملک (حومه اصفهان) و قریه‌ء نوک بیرجند چگونه می‌توانستند جاسوس باشند؟ چه مدارک و وسائل جاسوسی از آنها به دست آمد؟ کودکان دبستانی که از مدارس اخراج گردیدند چگونه جاسوسی می‌کردند؟^{xciii}



عبدالوهاب کاظمی منشادی، پیر مرد 85 ساله ساکن یکی از دهات یزد که در 8 سپتامبر 1980 [17 شهریور 1359] به اتهام جاسوسی به شهادت رسید.



شکر نساء و محمدحسین معصومی، زوج بهائی اهل روستای نوک در نزدیکی بیرجند در استان خراسان. این زوج در نوامبر 1980 [آبان 1359] به اتهام جاسوسی زنده سوزانده شدند.

بهائیان متهم به دشمنی با اسلام

اتهام دیگر علیه بهائیان دشمنی با اسلام است. در کتب و جزواتی که بر ردّ دیانت بهائی نگاشته شده، اغلب تلاش شده است که مؤسّسین دیانت بهائی را به دشمنی با دیانت منشأ خود متهم سازند و هدف آنان را تضعیف اسلام به وسیله ایجاد تفرقه در آن و در نتیجه کمک به اهداف استعماری و امپریالیستی اربابان خود بیان نموده‌اند. امّا، آثار دیانت بهائی مملو از تجلیل اسلام، پیامبر اسلام، و انمّه اطهار است. ذیلاً نمونه‌ای از آثار حضرت بهاءالله نقل می‌گردد که در آن، مقام متعالی حضرت محمد و عائله ایشان و نقش اسلام در تاریخ ادیان ستایش گردیده است:

و الصَّلَاة و السَّلَام عَلَىٰ مَنْ ابْتَسَمَ بِظَهْرِهِ ثَغْرَ الْبِطْحَاءِ وَ تَعَطَّرَ بِنَفْحَاتِ قَمِيصِهِ كُلِّ الْوَرَى الَّذِي أَتَىٰ لِحْفَظِ الْعِبَادِ
عَنْ كُلِّ مَا يَضُرُّهُمْ فِي نَاسُوتِ الْإِنشَاءِ . تَعَالَىٰ تَعَالَىٰ مَقَامُهُ عَنْ وَصْفِ الْمَمَكِنَاتِ وَ ذِكْرِ الْكَائِنَاتِ . بِهٖ اِرْتَفَعَ خَبَاءُ
التَّنْظِمِ فِي الْعَالَمِ وَ عِلْمُ الْعِرْفَانِ بَيْنَ الْأُمَمِ . وَ عَلَىٰ آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ بِهِمْ نُصِبَتْ رَايَاتُ التَّوْحِيدِ وَ اِعْلَامُ النَّصْرِ وَ
التَّقْرِيدِ . وَ بِهِمْ اِرْتَفَعَ دِينُ اللَّهِ بَيْنَ خَلْقِهِ وَ ذَكَرُهُ بَيْنَ عِبَادِهِ (لوح مقصود، دریای دانش، ص 13)

همچنین رهبران بهائی، بهائیان را به اصلاح دیدگاه نادرستی که نسبت به اسلام خصوصاً در ممالک غرب وجود دارد تشویق نموده‌اند:

عموماً، در مغرب زمین، در باره اسلام، سوء تفاهات بسیاری وجود دارد که باید سعی کنید آنها را زائل سازید. اما این کاری نسبتاً مشکل و مستلزم دانش و تجرّ کافی است. وظیفه اصلی شما این است که احبّاء را با تعالیم اساسی و بی‌پیرایه حضرت رسول اکرم، آنگونه که در متن قرآن کریم نازل شده، آشنا نمائید و روشن سازید که چگونه این تعالیم مبارکه، در خلال اعصار متمادیه، جریان ترقی و تکامل بشریه را متأثر بل هدایت و صیانت نموده است. به عبارت دیگر، شما باید منزلت و اهمیت دیانت مقدس اسلام را، در مسیر تاریخ تمدن، مشخص و مبرهن سازید.^{xciii}

در طی سالیان متمادی، بسیاری از نویسندگان بهائی این نصایح را به گوش جان شنیدند و آثار فراوانی در باره اسلام، تاریخ، تعالیم، مکاتب فکری و تأثیرات مثبت آن بر تمدن جهانی نگاشتند. از جمله این آثار عبارتند از:

- تأثیرات مثبت اسلام بر تمدن، نوشته استانورد کاب^{xciv15}
- حضرت محمد و دور اسلام، نوشته حسن م. بالیوزی (1976)، آکسفورد، انگلستان: انتشارات جرج رونالد^{xcv}
- سید الشهداء، نوشته ابوالقاسم فیضی (1977)، آکسفورد، انگلستان: انتشارات جرج رونالد^{xcvi}
- مقدمه ای بر شیعه در اسلام¹⁶، نوشته مؤژان مؤمن (1985)، آکسفورد، انگلستان: انتشارات جرج رونالد^{xcvii}

عناوین زیادی نیز توسط نویسندگان بهائی در ایران منتشر گردیده است مانند:

- تاریخ دیانت اسلام، اثر محمد علی فیضی
- اسلام و دیانت بهائی، اثر علی اکبر فروتن
- سلطان رسل، اثر علی اکبر فروتن

با این وجود، اتهامات همچنان ادامه دارد و بسیاری از بهائیان به اتهام دشمنی با اسلام به شهادت رسیده‌اند؛ دکتر مسیح فرهنگی از جمله این افراد بوده‌اند. افرادی که ایشان را به شهادت رساندند آنقدر در این ادّعا پیش رفتند که حتی این مطلب را بر پیکر ایشان نقش نمودند. دکتر فرهنگی، قبل از شهادتش، در زندان در مقام پزشک قائم به خدمت بودند.

¹⁵ پروفیسور استن وود کاب، فارغ‌التحصیل هاروارد، در سال 1906 بهائی شد. او یکی از بانیان و بعدها رئیس انجمن تعلیم و تربیت مترقی امریکا شد. این کتاب ابتدا در سال 1914 چاپ شده انتشار یافت.

¹⁶ این اثر دکتر مؤمن در گستره وسیعی یکی از جامع‌ترین و بهترین کتابهایی که درباره فرقه شیعه نوشته شده تلقی می‌شود.



دکتر مسیح فرهنگی، دارای مدرک دکترای در طب، نویسنده، نقاش و عضو هیأت مشاورین قاره‌ای



نوشته بر روی پای جناب دکتر فرهنگی: مسیح فرهنگی، دشمن اسلام

بهائیان عوامل رژیم شاه

اتهام دیگری که اغلب علیه بهائیان مطرح می‌گردد این است که آنها در زمان محمدرضا شاه پهلوی مورد لطف حکومت بودند و بسیاری از مقام‌های برجسته در دولت از آن‌ها بوده است و با پلیس مخفی شاه یعنی ساواک همکاری می‌نمودند.^{xcviii} حتی پیش از انقلاب ایران، بهائیان به عنوان "بیگانه" در جامعه ایرانی مسئول بسیاری از سرکوبگری‌های تجاوزگرانه ساواک و نیز بعضی از سیاست‌های نامطلوب شاه محسوب می‌شدند.^{xcix} این ادعا تا حدی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که کمی قبل از انقلاب، بهائیان از پیوستن به نیروهای انقلابی ضد حکومت امتناع ورزیدند. در هر حال، این امتناع به دلیل دستور حضرت بهاء‌الله مبنی بر اطاعت از حکومت سرزمینی است که در آن ساکنند.^c

جامعه جهانی بهائی اعلان نموده است که جامعه بهائی ایران در زمان رژیم شاه نیز مورد آزار و اذیت بودند و ساواک یکی از طرق اصلی اعمال این تضيیقات بوده است.^{ci} برای مثال دولت رضا شاه در سال 1934 [1313] دستور بسته شدن مدارس بهائی، مانند مدرسه تربیت پسران و دختران در طهران، را صادر کرد.^{cii} همچنین در رمضان سال 1955 [1334]، زمانی که دولت محمدرضا شاه در صدد منحرف کردن اذهان عمومی از تصمیم حکومت مبنی بر ملحق شدن به قرارداد بغداد بر اثر تحمیل دولت‌های

انگلیس و امریکا بود، خواستار حمایت طبقه روحانیون گردید. آیت‌الله سید حسین بروجردی که مرجع تقلید بود و در مقام آیه الله العظمی قدرت وضع قوانین در چارچوب شرع اسلام را داشت، دولت شاه را مجبور به حمایت از آزار و اذیت جامعه بهائی نمود.^{ciii} حملات و هجوم‌های سال 1955 حقیقتاً مخرب و گسترده بود و این به واسطه اقدام هماهنگ دولت و روحانیون بود که با استفاده از رادیوی محلی ایران و روزنامه‌های رسمی کشور شروع به گسترش نفرت بر علیه بهائیان نمودند و سرانجام منجر به هجوم اوباش علیه بهائیان گردیدند.^{civ}

حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی در خاطراتش نوشته است که سخنرانی‌های او علیه بهائیان با رضایت قبلی آیت الله بروجردی و محمدرضا شاه صورت گرفت. در مصاحبه 19 اردیبهشت 1334 (10 مه 1955) با گزارشگر روزنامه اتحاد ملی، فلسفی ملاقات خود با آیت‌الله بروجردی را چنین توضیح داد:

قبل از ماه مبارک رمضان، من به قم رفتم، در آنجا با آیت الله بروجردی ملاقات نمودم و او را شدیداً پریشان یافتم. او اظهار داشت: "اکنون مسئله صنعت نفت حل شده است و فعالیت‌های حزب توده (حزب طرفدار شوروی کمونیستی) نیز خنثی گردیده است، ما باید نقشه‌های علیه بهائیان طرح کنیم و برای این مبارزه قیام نمائیم."^{cv}

محمدتقی فلسفی در کتاب "خاطرات و مبارزات" می‌نویسد:

آیت‌الله بروجردی پیغامی برای من فرستادند مبنی بر این که مسئله (بهائیان) را به مسئولین دولت منتقل نمایم... سرانجام بعد از رمضان سال 1332 (مه 1953)، ایشان نامه‌ای برای بنده ارسال نمودند مبنی بر این که با شاه ملاقات نمایم و نارضایتی آیت‌الله بروجردی در خصوص موقعیت (آزادی نسبی) بهائیان را بیان نمایم... پیش از رمضان سال 1333 (مه 1954)، بنده از آیت الله بروجردی سؤال کردم "آیا شما موافقید که بنده راجع به موقعیت بهائیان در موعظه‌های رادیویی خود که به صورت زنده از مسجد شاه پخش می‌شود صحبت کنم؟" ایشان لحظه‌ای تأمل کردند و سپس پاسخ دادند "اگر این کار را بکنی، خوب است. در حال حاضر مسئولین نسبت به مسئله (سرکوب و از بین بردن بهائیان) بی توجه هستند. این کار حداقل (بهائیان) را در انظار مردم تحقیر می‌نماید."

ایشان اضافه نمودند: "لازم است که این مطلب قبلاً به شاه اطلاع داده شود تا او بعداً بهانه‌ای برای مداخله و خراب نمودن همه چیز و در نتیجه پایان دادن به پخش رادیویی نداشته باشد. چرا که اگر این اتفاق بیفتد، بدترین اتفاق برای مسلمین خواهد بود و موجب جسور شدن بهائیان خواهد شد."

من با دفتر شاه تماس گرفتم و تقاضای ملاقات نمودم. وقتی که من شاه را ملاقات نمودم چنین اظهار داشتیم: "آیت الله بروجردی رضایت دارند که مسئله بهائیان که مسئله نگرانی برانگیزی برای مسلمین است، در موعظه‌های ماه رمضان بنده مورد بحث و برخورد قرار بگیرد. آیا اعلیحضرت نیز با این امر موافق هستند؟"

فلسفی نقل مینماید که شاه برای لحظه ای سکوت کرد و سپس گفت "برو همین کار را بکن."

از سال 1327 (1948)، هر ماه رمضان، فلسفی علیه حزب توده سخنرانی می‌نمود. حذف و نابودی بابیان و بهائیان آرزوی قلبی ملأها و شرکای آنها در دولت بود. در آن ایام، شایع شده بود که ضربه به بهائیان و تخریب مراکز اداری و مذهبی آنها از اهداف دولت می‌باشد. در هر صورت، تا رمضان 1334 (مه 1955) انتظار ادامه یافت.

حملات بی‌رحمانه رادیویی سال 1955 علیه بهائیان توسط فلسفی همراه با مصادره اموال بهائیان در شهرهای بزرگ توسط حکومت بطور هم‌زمان صورت گرفت. در طهران، در مقابل دوربین‌های گزارشگران ایرانی و خارجی، ژنرال (نادر) باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش ایران، همراه با (ژنرال) تیمور بختیار، فرمانده نظامی طهران، کلنگ به دست گرفته و گنبد حظیرةالقدس بهائیان

طهران را، که بارزترین نشانهء دیانت بهائی در پایتخت بود، تخریب نمودند. این ساختمان سالها در توقیف ارتش باقی ماند و به عنوان مرکز فرماندهی مورد استفاده قرار گرفت.



نیروی ارتش شاه در حال ورود به حظیرةالقدس بهائیان طهران



ژنرال باتمانقلیچ از ارتش شاه شخصا در تخریب حظیرةالقدس بهائیان طهران شرکت نمود. ژنرال تیمور بختیار(که بعداً اولین رئیس ساواک گردید) در سمت چپ دیده می‌شود.



فلسفی در حال مشاهده و همکاری در تخریب حظیرةالقدس بهائیان طهران



فلسفی شخصا در تخریب حظیرةالقدس بهائیان طهران همکاری نمود.

ژنرال محمد آبراملو، نایب رئیس ساواک، در یادداشت‌های خود، این وقایع را چنین نقل می‌نماید:

یک روز صبح، ژنرال باتمانقلیچ، فرمانده ستاد ارتش، همراه با ژنرال تیمور بختیار، فرمانده نظامی، به بالای قبه حضرت‌القدس بهائیان (در طهران) رفتند و با کلنگ شروع به تخریب قبه نمودند. صبح روز بعد، وابسته نظامی امریکا به دفتر من آمد و با لحنی خشمگین بیان کرد: "این چه عملی است که فرمانده ارتش انجام داده است؟ چرا باید فرمانده نظامی کلنگ به دست بگیرد و در مقابل انظار عموم، ساختمانی را تخریب نماید؟ بعلاوه او بنائی را هدف قرار داده که مورد احترام و علاقه فراوان بسیاری از همشهری‌های شماست! کشور من برای بازسازی خرابه‌ها به ایران کمک می‌نماید و اکنون شما یک بنای زیبا را به خرابه مبدل می‌سازید؟"

از آنجائی که من نیز به خاطر چنین تخریب غیر منطقی آن هم به وسیله یک افسر عالی‌رتبه ارتش متعجب بودم سکوت اختیار کردم و هیچ نگفتم.

چند ساعت بعد، مرحوم باتمانقلیچ مرا به دفتر خود احضار نمود و با دستپاچگی پرسید: "وابسته نظامی راجع به وقایع دیروز چه می‌گوید؟"

من صراحتاً نظرات نظامی امریکایی را به او گفتم و اضافه کردم: "چند نفر دیگر از وابسته‌های نظامی نیز بُهت و نومیدی خود را نسبت به این وقایع اعلام کرده‌اند." و هنگامی که اندوه وی را دیدم، پرسیدم: "ژنرال، واقعا انگیزه شما از ارتکاب این عمل چه بود؟" او سرش را بلند کرد و پاسخ داد: "من هیچ انگیزه‌ای نداشتم. این دستور فرمانده بود." و منظورش از فرمانده، محمد رضا شاه فقید بود.

آنطور که من بعداً در پژوهش‌های مختلف خواندم، محمدرضا شاه این دستور را برای جلب رضایت چند آخوند با نفوذ، مخصوصاً سید ابوالقاسم کاشانی صادر نموده بود ... جالب توجه است که بیست و پنج سال بعد، محمدرضا شاه فقید نتیجه فرصت دادن به آخوندها و تسلیم شدن در مقابل آنها را دید. همچنین بیست و پنج سال بعد، وقتی که ژنرال باتمانقلیچ در اوج انقلاب سال 1357 (1978) دستگیر و محاکمه گردید، او این اتفاقات را در دفاعیات تقریباً موفقیت‌آمیزش بیان نمود. ^{cvi}

آیت الله بروجردی بعداً تقدیرنامه‌ای برای فلسفی نگاشت و از او به خاطر "خدمات گرانبهائیش" سپاسگزاری نمود. او همچنین اظهار امیدواری کرد که حضرت‌القدس بهائیان ایران به زودی کاملاً تخریب گردد، بهائیان از کلیه مشاغل دولتی و رسمی معزول شوند و پارلمان ایران طرحی برای بیرون راندن بهائیان از ایران تصویب نماید.

بروجردی، خمینی و فلسفی تنها روحانیون برجسته با احساسات شدید ضد بهائی نبودند. شاگرد دیگر بروجردی، که اکنون آیت‌الله العظمی منتظری نامیده می‌شود، در ایذاء و اذیت بهائیان در مرکز ایران فعالیت می‌نمود. اگرچه او اکنون موضع خویش را نسبت به بهائیان تعدیل نموده و اخیراً از حقوق اولیه شهروندی آنها دفاع کرده است. ^{cvi} قبل از تعدیل دیدگاهش، او نیز در سرکوب بهائیان شرکت داشت. آیت الله منتظری در خاطرات خود مینویسد:

مرحوم آیت‌الله بروجردی خیلی ضدبهائی بود. مثلاً در طرف‌های یزد یک بهائی را کشته بودند و بنا بود قاتل را اعدام کنند ... آقای بروجردی در این قضیه خواب نداشت و می‌خواست به هر قیمتی که هست از اعدام او جلوگیری کند... گویا یک سال، ماه رمضان که آقای فلسفی از رادیو صحبت می‌کرد، آقای بروجردی به او گفته بود که علیه بهائیت صحبت کند؛ آیت‌الله کاشانی هم با این معنا موافق بود. آقای فلسفی در آن ماه رمضان شروع کرد علیه بهائی‌ها صحبت کردن؛ صحبت آقای فلسفی در آن سال خیلی گل کرد و مردم همه اطراف رادیوها جمع می‌شدند صحبت‌های آقای فلسفی را گوش کنند.

.....

در همان ایام من برای نماز و تبلیغ دینی می‌رفتم به نجف‌آباد ... من از آیت‌الله بروجردی راجع به معاشرت و خرید و فروش و معامله با بهائی‌ها سؤالی کردم و ایشان در جواب مرقوم فرمودند، "بسمه تعالی لازم است مسلمین با

این فرقه معاشرت و مخالطه و معامله را ترک کنند...^{cvi} اعلامیه در سطح شره پخش شد و تبلیغات زیادی در مساجد و جاهای دیگر انجام گرفت ... با خوانده شدن این حکم جو گسترده‌ای علیه بهائیت در نجف‌آباد ایجاد شد.

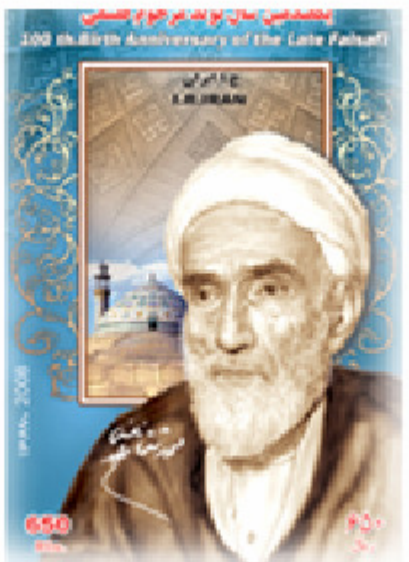
آن وقت کاری که من کردم این بود که تمام طبقات و اصناف نجف‌آباد را دعوت کردم و همه علیه بهائیت اعلامیه دادند. مثلاً نانواها نوشتند، "ما به بهائی‌ها نان نمی‌فروشیم." راننده‌ها امضاء کردند که، "ما دیگر سوارشان نمی‌کنیم." خلاصه کاری کردیم که از نجف‌آباد تا اصفهان که کرایه ماشین یک تومان بود، یک بهائی التماس می‌کرد پنجاه تومان بدهد و او را نمی‌بردند. البته همه این نبردها هم از روی ایمان نبود. خیلی‌ها از دیگران و از جو عمومی جامعه می‌ترسیدند که آنها را سوار کنند. بالاخره با این حرکت آنها در نجف‌آباد متلاشی شدند. ... بعد از این قضیه متفرق شدند و در همه جا از چشم مردم خود را مخفی می‌کردند ... این قضیه را ما به اصفهان هم کشانیدیم و ... در آنجا هم سر و صدای گسترده‌ای علیه بهائیت برپا شد.

بالاخره پس از مدتی مشخص شد که مؤسس و محرک این جریان من هستم.^{cviii}

اگرچه منتظری اطمینان داد که بهائیان نجف آباد غارت شدند و از خانه‌هایشان اخراج و متفرق گردیدند، دولت شاه هیچ عکس‌العملی برای حمایت از بهائیان یا جلوگیری از اوباش، که سرانجام حظیره القدس بهائیان نجف آباد را به آتش کشیده و تخریب نمودند، از خود نشان نداد. در همان خاطرات، منتظری اذعان مینماید که آیت الله بروجردی "کاملاً از فعالیت‌های من آگاه و بسیار راضی بود."^{cix}



آیت الله بروجردی



حجت الاسلام محمد تقی فلسفی



آیت الله منتظری

البته، ناگفته نماند که بر خلاف روحانیون دیگر، آیت الله منتظری این شهامت را داشت که قبل از فوت در فتوایی مهم و بیسابقه، حقوق شهروندی بهائیان ایران را برسمیت بشناسد. روی متحده بیان می‌کند که در رژیم پهلوی، بهائیان در واقع به عنوان "مهره های سیاسی" و نه همکار محسوب می‌شدند و پذیرشی که دولت رضا شاه نسبت به بهائیان در اوایل قرن بیستم نشان داد عمدتاً نشانه‌های حاکمیت غیر مذهبی [سکولار] و کوششی در جهت تضعیف نفوذ روحانیون بود نه آن که دال بر لطف وی در حق بهائیان باشد.^{cx}

همچنین شواهدی وجود دارد که ساواک در دهه‌های 1960 و 1970 برای آزار و اذیت بهائیان با گروه‌های اسلامی همکاری می‌نموده است.^{cxii} ساواک با حجتیه، که گروهی ضد بهائی و افراطی بود، روابطی داشت. رهنما و نعمانی بیان می‌کنند که شاه به حجتیه در خصوص بهائیان آزادی عمل داده بود.^{cxiii} نیکی کدی اظهار می‌دارد که اتهام ساواکی بودن بهائیان تنها زمینه‌ای دروغین برای افزایش ایداء و اذیت آنان بود.^{cxiii}

بهائیان در مسند قدرت در رژیم پهلوی

برای پی بردن به حقیقت این اتهام که بهائیان در حکومت محمد رضاشاه پهلوی صاحبان مسندهای برجسته بودند، هیچ مطالعه‌ی تحقیقی صورت نگرفته است.^{cxiv} اصولاً، اگر چه بهائیان برای استخدام در مشاغل دولتی آزادند، اما از مداخله در سیاست حزبی منع گردیده‌اند.

عده‌ای از افراد که از خانواده‌ها یا پیشینه‌های بهائی بوده‌اند ولی خودشان بهائی نبودند در دولت ایران پست و مقامی داشتند. گروه دیگری حتی پیشینه بهائی هم نداشتند ولی به بهائی بودن شهرت یافته بودند. مشکلی که وجود دارد در تعریف بهائی بودن است. فرد بهائی عضوی از یک جامعه اختیاری است که تنها افرادی را می‌پذیرد که صفات و خصوصیات مذهبی خاصی را دارا باشند و فرد می‌تواند آزادانه تصمیم بگیرد که بهائی بشود، بهائی بماند، یا این که دیگر بهائی نباشد. به هر حال مسلمانان چون امکان ترک عقیده را به رسمیت نمی‌شناسند، در درک این موضوع با مشکل مواجه شوند که افراد آزادند که از عقاید قبلی خود، مثلاً عقاید بهائی، روی برگردانند. بهائیان اصطلاح بهائی‌زاده را در مورد افرادی که در خانواده بهائی متولد شده‌اند ولی خودشان بهائی یا عضوی از جامعه نیستند به کار می‌برند؛ معادلی برای این اصطلاح در جامعه اسلامی وجود ندارد.^{cxv}

ذیلاً لیست برخی از افراد صاحب منصب در دولت شاه که به بهائی بودن شهرت داشته‌اند درج و حقیقت امر در مورد هر یک بیان می‌گردد:



امیر عباس هویدا نخست وزیر



فرخرو پارسا: وزیر آموزش و پرورش



مهنراز افخمی: وزیر کابینه در امور زنان



ژنرال صنّعی: وزیر جنگ



ژنرال نصیری: رئیس ساواک



پرویز ثابتی: شخصیت معروف ساواک

امیر عباس هویدا (1920-1979 [1299-1358]) سیاستمدار ایرانی که از 27 ژانویه 1965 [7 بهمن 1343] تا 7 اوت 1977 [16 مرداد 1356] نخست وزیر ایران بود. پدر بزرگ هویدا آقا رضا قناد شیرازی نام داشت و معاصر حضرت بهاء الله و یکی از پیروان ایشان در قرن نوزدهم بود. پدر هویدا به نام میرزا حبیب الله نیز مدتی عضوی از جامعه بهائی بود.^{cxvi}

در سال 1918 [1297]، میرزا حبیب الله با افسر الملک، زنی مسلمان که پدرش خواهرزاده ناصرالدینشاه بود، ازدواج کرد. این ازدواج و ارتباط روزافزون با خانواده‌های بانفوذ سیاسی سریعاً راه را برای اشتغال میرزا حبیب الله در مشاغل سیاسی هموار نمود. در پی آن، میرزا حبیب الله شروع به فاصله گرفتن از دیانت بهائی نمود. در همان سال (1918)، او به "عین الملک" نیز ملقب گردید. در سال 1921 [1300]، او منصب سر کنسولی ایران در دمشق را پذیرفت. ده سال بعد، وی همان منصب را در بیروت قبول نمود.^{cxvii} پذیرش این مناصب سیاسی با تعلیم بهائی در مورد عدم مداخله در سیاست حزبی مغایرت داشت. وقتی که میرزا حبیب الله از استعفا از منصب‌های سیاسی خویش امتناع ورزید، اسم او از دفتر سجلات امری حذف گردید. این امر دشمنی وی نسبت به دیانت بهائی را افزایش داد. او در سال 1936 [1315] فوت کرد و در عکا مدفون گردید.

حضرت شوقی افندی، در مکتوب مورخ 14 ژوئن 1932 [24 خرداد 1311] خطاب به یکی از بهائیان، به وضوح بیان می‌فرماید که پدر هویدا در سال 1932 عضوی از جامعه بهائی نبود. این مکتوب درباره فرد دیگری است که منصبی سیاسی را می‌خواهد بپذیرد. حضرت شوقی افندی به مخاطب نامه خاطر نشان می‌سازند که فرد مذکور باید از شغل سیاسی خود کناره‌گیری نماید، در غیر این صورت با او نیز مانند پدر هویدا (عین الملک) رفتار می‌شود و اسمش از دفتر سجلات دیانت بهائی حذف خواهد شد:

"وی باید اطاعت کند و استعفا بدهد، در غیر اینصورت همانند عین الملک... او نیز از جامعه بهائی طرد خواهد شد."^{cxviii}

هویدا خود هرگز بهائی نبود. بر طبق شهادت برادرش، موضوع مذهب به طور کلی و نام دیانت بهائی هرگز در خانواده آنها مطرح نشده بود:

بنا به اظهار فریدون هویدا (برادر نخست وزیر)، نام امر بهائی هرگز در خانواده آنها عنوان نشده بود. وی می‌گوید: "من چهارده ساله بودم وقتی که برای اولین بار از دوستی کلمه بهائی را شنیدم و معنای آن را فهمیدم."^{cxix}



پدر بزرگ هویدا: آقا رضای قناد شیرازی

خود هویدا شخصی مذهبی نبود.^{cxx} وی برای از بین بردن شایعات در مورد بهائی بودنش، در طول نخست وزیری خود دست به اعمالی علیه بهائیان زد تا نشان دهد که به هیچ عنوان هوادار آنان نیست. برای مثال، اسنادی که از پلیس مخفی شاه (ساواک) بعد از

انقلاب سال 1979 [1357] به دست آمد و در معرض آگاهی عموم قرار گرفت نشان داد که در سال 1967 [1346]، هویدا دستور اخراج بهائیان از وزارت نفت را داده است. هویدا در همان سال دستور داد دانشجویان بهائی را، که در رشته پرستاری مشغول تحصیل و وابسته به وزارت نفت بودند، اخراج نمایند. او، برای آن که اعتقاد و تعهدش به اسلام را نشان دهد، حتی به سفر حج رفت و به زیارت سایر مراقد متبرکه‌ه مسلمین شتافت.^{cxxi} با وجود همه این کارها، شایعات همچنان به قوت خود باقی ماندند.

فرخ‌رو پارسا^{cxxii} (1922-1980 [1301-1359]) اولین بانوی وزیر در دولت ایران بود. او همچنین به عنوان اولین و تنها بانوی وزیر آموزش و پرورش ایران در رژیم شاه خدمت نمود. به‌علاوه، پارسا قبل از انتصاب به مقام وزارت آموزش و پرورش، پزشک، آموزگار، و عضو مجلس شورای ملی ایران بود.

مادر وی که فخر آفاق نامیده می‌شد سردبیری مجله جهان زن را به عهده داشت و از تساوی حقوق زنان و مردان و تمهید امکانات مساوی برای تحصیلات زنان حمایت می‌کرد. دیدگاه‌های مترقی او در خصوص حقوق زنان در ایران پیش از انقلاب با مخالفت محافل محافظه‌کار مواجه شد که سرانجام کابینه نخست وزیر زمان (احمد قوام) را وادار کردند خانواده وی را به شهر مذهبی قم تبعید نماید. دختر وی فرخ‌رو در سال 1922 [1301] در قم متولد شد. در سال‌های بعد، فرخ‌رو به اخذ مدرک دکترا در رشته پزشکی موفق شد و در سمت دبیر زیست‌شناسی در یکی از دبیرستان‌های طهران مشغول به کار شد. فرح دیبا، که بعدها ملکه ایران گردید، در این مدرسه یکی از شاگردان وی بود.

در سال 1963 [1342]، پارسا به عضویت مجلس شورای ملی ایران انتخاب گردید و فعالیت خود را برای گرفتن حق رأی برای زنان با نوشتن عریضه به محمدرضا شاه پهلوی آغاز نمود. او همچنین در وادار نمودن مجلس شورای ملی برای تغییر بعضی قوانین محافظه‌کارانه در خصوص حقوق خانواده و حقوق زنان نقشی اساسی داشت. در سال 1965 [1344]، پارسا به معاونت وزارت آموزش و پرورش تعیین گردید و سه سال بعد به عنوان اولین بانوی وزیر آموزش و پرورش در دولت هویدا منصوب شد.

اندکی پس از آنکه انقلابیون اسلامی زمام حکومت را به دست گرفتند، رشته‌ای از تحولات را با عنوان انقلاب فرهنگی اسلامی با هدف احیاء ارزش‌های اسلامی در ایران آغاز نمودند. یکی از گام‌هایی که در این مسیر برداشته شد دستگیری فرخ‌رو پارسا به اتهام "مفسد فی الارض و محارب خدا" بودن و تیرباران او در 8 مه 1980 [18 اردیبهشت 1359] در طهران بود.

پس از اعدام فرخ‌رو پارسا، دو روزنامه اصلی دولتی وقت یعنی *کیهان* (27 آوریل 1980) و *اطلاعات* (23 آوریل 1980) ادعا نمودند که وی عضو جامعه بهائی بوده است. این مطلب با دیدگاه عمومی، که طرفداران حقوق زنان در ایران قبل از انقلاب بهائیان بودند، هماهنگی داشت. اما، خانم پارسا هرگز بهائی نبود و دفاتر و سوابق سجلات بهائیان ایران، که مصادره گردیده بود، به وضوح مؤید این مطلب است. رؤیا پارسا، خواهرزاده وی، نیز در وبلاگ شخصی خود این مطلب را اذعان نموده است.^{cxxiii}

سپهبد عبدالکریم ایادی (متولد؟-) پزشک مخصوص شاه بود. او در واقع عضو جامعه بهائی بود. اطلاع زیادی در باره ایادی در دسترس نیست جز این که از طبقه‌ای متوسط بود و ارتباطش با شاه ظاهراً از دوره خدمت او به عنوان افسر فرمانده پزشکان در گارد سلطنتی آغاز گردید.

مهناز افخمی (متولد؟-) وزیر امور زنان در ایران بود. مادر وی بهائی بود ولی نام خودش هرگز در دفتر سجلات بهائی ثبت نگردید. اگر او بهائی بود به واسطه شغل سیاسی‌اش مجبور می‌شد که بین مقام سیاسی و دیانت بهائی یکی را انتخاب نماید. افخمی، مانند پارسا، یکی از طرفداران برجسته حقوق زنان در ایران پیش از انقلاب بود. او، قبل از اشتغال به شغل دولتی، از سال 1968-1967 [1346-1347] در مقام استادیار در دانشکده زبان انگلیسی دانشگاه ملی ایران خدمت می‌کرد. سپس او ریاست دانشکده زبان انگلیسی را از سال 1968 [1347] تا 1970 [1349] به عهده گرفت تا این که مقام دبیر کل مؤسسه امور زنان در ایران را به عهده گرفت. در سال 1967 [1346]، به وزارت امور زنان در ایران منصوب گردید و تا سال 1978 [1357] عهده‌دار این مسئولیت بود. یک سال بعد، با آغاز انقلاب اسلامی، ایران را به قصد امریکا ترک نمود و اکنون در مریلند در تبعید به سر می‌برد. افخمی از

طرفداران برجسته حقوق زنان در امریکا است. پایه‌گذاری و ریاست چندین سازمان غیر دولتی بین‌المللی با هدف پیشبرد حقوق زنان از جمله فعالیت‌های وی در این زمینه است.^{cxxiv}

نعمت الله نصیری (1911-1979 [1290-1357]) رئیس ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در زمان محمدرضاشاه پهلوی بود. او از معاشرین نزدیک شاه بود و به علت صدور دستور دستگیری محمد مصدق، بعد از کودتای موقوق علیه نخست وزیر محبوب در سال 1953 [1332]، شهرت دارد. نصیری به عنوان رئیس پلیس مخفی ایران مظهر سرکوب وحشیانه و ظالمانه حکومت در ایران پیش از انقلاب گردید. در سال 1978 [1357]، وقتی اوضاع در ایران بحرانی‌تر گردید، اردشیر زاهدی، سفیر ایران در امریکا و غلامعلی اویسی فرمانده حکومت نظامی، به این امید که این عمل از عصبانیت مردم بکاهد و منجر به آرامش مردم خشمگین گردد، شاه را تشویق به صدور فرمان دستگیری نصیری همراه عده‌ای از مسئولان برجسته دولتی مانند نخست وزیر هویدا نمودند. این نقشه با شکست مواجه شد. مدت کوتاهی پس از انقلاب در 13 فوریه 1979 [24 بهمن 1357]، نصیری تیرباران گردید.^{cxxv} نصیری هرگز عضو جامعه بهائی نبود.

پرویز ثابتی (1949- [1327-]) به عنوان مأموری با نفوذ در ساواک شهرت گسترده ای داشت. او رئیس یکی از شعبه های ساواک بود. ثابتی در یک خانواده بهائی در سنگسر متولد گردید ولی طبق اطلاعات زندگی‌نامه وی در پرونده‌های ساواک، که پس از انقلاب برای عموم افشا گردید، در دوران دبیرستان دیانت اسلام را به عنوان دین خویش انتخاب نمود و هرگز بهائی نشد.^{cxxvi} در اواسط دهه 1970 وقتی فعالیت‌های ضد دولتی آغاز به گسترش نمود، ثابتی چهره شناخته شده ساواک در تلویزیون ملی ایران گردید و به عنوان مقام امنیتی شناخته شد. "وی چندین حضور طولانی و مہیج در تلویزیون داشت و در خصوص موقیبت‌های ساواک در شناسایی، خنثی کردن و دستگیری سران گروه‌های شورشی ضد رژیم سخنرانی نمود."^{cxxvii}

اسدالله صنیعی (متولد؟-) به عنوان وزیر دفاع ایران توسط شاه منصوب گردید. صنیعی بهائی بود. بنابر این جامعه بهائیان ایران به او توصیه نمود که از این مقام استعفا بدهد. کتاب ظهور و سقوط سلسله پهلوی^{cxxviii} (جلد 2 صفحات 468-469) حاوی سندی از طرف جامعه بهائیان ایران است حاکی از که صنیعی سعی کرد که از این توصیه اطاعت نماید و بر این اساس که بهائیان نمی‌توانند مشاغل سیاسی داشته باشند از مقام خود استعفا دهد. در هر حال، شاه ظاهراً قانع نگردید و به صنیعی گفت که هیچکس جز شخص شاه حق دخالت در امور سیاسی را ندارد؛ بنابراین تقاضای استعفای او بر اساس اعتقادات مذهبی‌اش غیر معتبر است. شاه به صنیعی گفت که به کار خویش ادامه دهد و از او امر شاه نافرمانی ننماید. صنیعی موافقت نمود. در نتیجه تشکیلات اداری بهائی نام او را از دفتر سجلات امری حذف نمود.^{cxxix}

مختصر این که بسیاری از مسئولان برجسته دولت پهلوی به بهائی بودن شهرت یافتند. اما غیر از سپهبد صنیعی که سر انجام به علت پذیرفتن عضویت هیأت دولت از جامعه بهائی مطرود گردید، هیچ بهائی دیگری عضو هیأت دولت شاه نبود. علیرغم این موضوع، بعضی از نفوس تا بدان حد در این ادعا طریقه اغراق در پیش گرفته‌اند که نیمی از هیأت دولت شاه را بهائی قلمداد نموده‌اند؛ ادعائی که شهابی، با توجه به تضییقات وارده بر بهائیان، آن را مبالغه‌ای خیالپردازانه و غیر مسئولانه نامیده است.^{cxxx}

ارتباط بهائیان با فراماسونری

درفرضیه‌های دسیسه و خیانتی که ایرانیان در مورد بهائیان بیان می‌نمایند، دیانت بهائی به داشتن ارتباط با فراماسونری نیز مٹهم گردیده است. فراماسونری توسط ایرانیانی که در هندوستان و اروپا با آن آشنا شدند وارد ایران گردید. علیرغم ادعاهای ضد بهائی، اولین شعبه‌های آن مانند فراموشخانه ملکم خان (تأسیس در 1858 [1237]) رسماً با شعبه‌های اروپایی مرتبط نبودند.^{cxxxi} طبیعت فراماسونری به عنوان یک ساختار سری و منشأ آن در اروپا، آن را هدف نظریه‌پردازان دسیسه و خیانت نمود که ادعا نمودند فراماسونری دیدگاه‌های غربی را وارد ایران نمود و به تضعیف اسلام کمک کرد. نهایتاً، فراماسونری با دیانت بهائی و یهودی در خیانتی عظیم با هدف تضعیف ایران و اسلام مرتبط گردید.^{cxxxii}

در کتابی درباره فراماسونری در ایران، تنها سند موثقی که به دیانت بهائی ارتباط دارد، مجموعه‌ای از مباحثاتی درج است که بین تعدادی از فراماسون‌های برجسته، از جمله رئیس اعظم لژ بزرگ، دکتر احمد علی‌آبادی صورت گرفته است. در این سند، دکتر علی‌آبادی بیان می‌نماید که "هیچ فرد بهائی به عضویت فراماسونری در نیامده است و این موضوع توسط سایر افراد حاضر بدون هیچ مخالفتی تأیید گردیده است."^{cxxxiii}

نظریه پردازان دسیسه در ایران همچنین اظهار داشته‌اند که دکتر ذبیح قربان، بهائی و نیز از فراماسون‌های معروف بوده است. طرفداران این ادعا به کتاب ظهور الحق نوشته‌ی جناب فاضل مازندرانی جلد هشتم قسمت اول صفحات 589-585 اشاره می‌نمایند. در صورتی که صفحات مزبور ذکری از نام دکتر قربان یا مطلب دیگری که مربوط به این موضوع باشد نمی‌نماید.^{cxv} در واقع، دکتر قربان بهائی و دوست حضرت شوقی افندی در بیروت بود. ولی او بعداً اعتقاد خود را ترک گفت و حتی در فعالیت‌های ضد بهائی در شیراز شرکت نمود. وی بعد از جدایی از دیانت بهائی به عضویت فراماسونری در آمد.^{cxv}

تعالیم دیانت بهائی به وضوح عضویت در جوامع سرّی را ممنوع می‌نماید. در تلگراف مورخ 22 دسامبر 1954 [اول دی ماه 1333] توسط حضرت شوقی افندی خطاب به محفل روحانی ملی جزایر بریتانیا، وضعیت افرادی که ممکن است به عضویت هم‌زمان در جامعه بهائی و فراماسونری تمایل داشته باشند به وضوح بیان گردیده است:

" هر فرد بهائی که تصمیم به ادامه عضویت در فراماسونری داشته باشد از حق رأی محروم می‌گردد."

محرومیت از حق رأی به این معنی است که فرد امکان شرکت در جلسات نظم اداری بهائی مانند انتخابات یا جلسات ضیافت نوزده روزه، شرکت در امور مشابه مانند تبرّع به صندوق‌های بهائی یا ازدواج با عقد بهائی را از دست می‌دهد. این امر هنگامی رخ می‌دهد که یک عضو جامعه بر انجام عملی مغایر با تعالیم دیانت بهائی اصرار ورزد.

همچنین در نامه ای خطاب به فردی بهائی که به وسیله منشی حضرت ولی امرالله در 17 فوریه 1956 [28 بهمن 1334] نوشته شده، این گونه بیان می‌گردد:

"بنابراین به همه بهائیان عالم توصیه شده است که وابستگی‌های قدیم را رها کرده و از عضویت در فراماسونری و سایر جوامع مخفی کناره گیری کنند تا این که کاملاً آزاد بوده و به امر حضرت بهاءالله به عنوان هیکلی واحد خدمت کنند. گروه‌هایی از قبیل فراماسونری، هر اندازه از اعتبار محلی والائی برخوردار باشند، در سایر کشورها به تدریج تحت تأثیر مسائلی قرار می‌گیرند که ملتها را متلاشی می‌سازد. حضرت ولی امرالله مایلند که بهائیان از هر آنچه که به نحوی در حال حاضر یا در آینده استقلال بهائیان و کیفیت بین‌المللی دیانتشان را به خطر می‌اندازد اجتناب نمایند." (ترجمه)^{cxv}

مؤخره

دیانت بهائی و سلف آن دیانت بابی از بدو تأسیس در اواسط قرن هجدهم در ایران، به وسیله گروه‌های خاص در جهان اسلام به عنوان جنبشی قلمداد گردید که توسط دول استعماری و توسعه‌طلب و با هدف آشکار ایجاد تفرقه در اسلام و تضعیف تدریجی آن پایه‌گذاری گردیده است. طیف وسیعی از اتهامات علیه مؤسّسین این ادیان در طول سالها بیان شد. با وجود این، هیچ مدرک موثقی برای هیچیک از این ادعاها ارائه نگردید. در عین حال، مؤسّسین این ادیان در معرض تهمت‌های فراوان قرار گرفتند، تبعید شدند، یا به شهادت رسیدند و هزاران نفر از پیروانشان با وحشیانه‌ترین روش‌ها به قتل رسیدند. در سال‌های اخیر، پس از این که در سال 1979 [1357] حکومت اسلامی ایران قدرت را به دست گرفت، حداقل 200 بهائی رسماً اعدام گردیدند و هزاران نفر دیگر از مشاغلشان اخراج شدند، حقوق بازنشستگی‌شان قطع گردید، اموالشان به تاراج رفت و جوانانشان از تحصیلات عالی محروم شدند.

اتهامات و ادعاها، اگر چه بی پایه و اساسند، ولی در طول چندین دهه ادامه یافته‌اند. در هر حال، به نظر می‌رسد که این موج در حال تغییر است. اخیراً تعداد فزاینده‌ای از افراد و گروه‌ها در داخل و خارج از ایران به دفاع از حقوق بهائیان قیام نموده‌اند. این افراد و گروه‌ها شامل گروه‌های ساسی از چپ‌گرا تا ملی‌گرا و از طرفداران قانون اساسی تا فعالان برجسته حقوق بشرند؛ از جمله شش برنده جایزه صلح نوبل^{cxv} و آقای احمد باطبی، فعال دانشجویی ایرانی که شهرت جهانی دارد و نماینده فعلی مؤسسه فعالان حقوق بشر ایران در امریکا است.

به‌علاوه، جامعه دانشجویان مسلمان ایرانی در داخل کشور اخیراً سمیناری برگزار نمود که در آن از حقوق اقلیت‌های مذهبی ایران من جمله بهائیان دفاع نمود. یک دانشجوی بهائی که اخیراً از دانشگاه گلدشت در کلاردشت، شهری در استان شمالی مازندران، اخراج

شده یکی از سخنرانان این سمینار بود. در اعتراض به رفتار ناعادلانه با این دانشجو، 26 نفر از هم کلاسی‌های وی از شرکت در جلسه امتحان خودداری نمودند.^{cxxxviii}

بهائیان امیدوارند که این مساعی طالیح حمایت گسترده‌تر عمومی از دیانت بهائی در ایران باشد و بتواند نهایتاً به آزادی این دیانت در مهد ولادتش و به رسمیت شناخته شدن آن به عنوان یک اقلیت رسمی منجر گردد.

جهت کسب آخرین اطلاعات از تحولات موقعیت بهائیان ایران به **وبلاگ ایران پرس** و **اچ** به آدرس ذیل مراجعه فرمائید:

<http://www.iranpresswatch.org>

کتابشناسی

ⁱ Moojan Momen (1981), *The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944; Some Contemporary Western Accounts*, Oxford, England: George Ronald, p. 70.

ⁱⁱ Ibid., pp. 71-82.

ⁱⁱⁱ Friedrich W. Affolter (2005), "The Specter of Ideological Genocide: The Baha'is of Iran". *War Crimes, Genocide and Crimes Against Humanity* 1 (1): pp. 59-89.

^{iv} Nazila Ghanea (2003), *Human Rights, the UN and the Baha'is in Iran*, Marinus Nijhoff, p. 294.

^v Roger Cooper (1993), *Death Plus 10 Years*, HarperCollins, p. 200.

^{vi} Mohamad Tavakoli-Targhi (2008), "Anti-Baha'ism and Islamism in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 200.

^{vii} Peter Smith (2000), "government, Baha'i attitude towards", *A concise encyclopedia of the Baha'i Faith*, Oxford: Oneworld Publications. P. 167.

^{viii} "The Baha'i Faith". *Britannica Book of the Year*. (1988). Chicago: Encyclopaedia Britannica.

^{ix} Abbas Amanat (1989), *Resurrection and Renewal: The making of the Babi movement in Iran, 1844-1850*, Ithaca, NY: Cornell University Press.

^x Abbas Amanat (2000), Stephen J. Stein, ed.. ed.. "The Resurgence of Apocalyptic in Modern Islam". *The Encyclopedia of Apocalypticism* (New York: Continuum) vol. III: pp. 230-254

^{xi} Manfred Hutter (2005). "Baha'is". *Encyclopedia of Religion* (2nd Ed.) 2. Ed. Ed. Lindsay Jones. Detroit: Macmillan Reference USA, pp. 737-740.

^{xii} Eliz Sanasarian (2008), "The Comparative Dimension of the Baha'i Case and Prospects for Change in the Future", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 163.

^{xiii} Abbas Amanat (2008), "The Historical Roots of the Persecution of the Babis and Baha'is in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 173.

^{xiv} Baha'u'llah (1988) [1892]. *Epistle to the Son of the Wolf* (Paperback ed.). Wilmette, Illinois, USA: Baha'i Publishing Trust, p. 20.

^{xv} H.M. Balyuzi (2000), *Baha'u'llah, King of Glory*, Oxford, UK: George Ronald, p. 72.

^{xvi} Abbas Amanat (2008), "The Historical Roots of the Persecution of the Babis and Baha'is in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 177-178.

^{xvii} Eliz Sanasarian (2008), "The Comparative Dimension of the Baha'i Case and Prospects for Change in the Future", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 159.

^{xviii} Ibid., p. 163.

^{xix} H.E. Chehabi (2008), "Anatomy of Prejudice", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, pp. 186-188.

- ^{xx} Abbas Amanat (2008), "The Historical Roots of the Persecution of the Babis and Baha'is in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 177-178.
- ^{xxi} Ibid., pp. 180-181.
- ^{xxii} Bahram Choubine, *Sacrificing the Innocent: Suppression of the Baha'is in 1955*; (The English version was translated by Ahang Rabbani and posted in: <http://www.iranian.com/main/2008/sacrificing-innocent>).
- ^{xxiii} Mohamad Tavakoli-Targhi (2008), "Anti-Baha'ism and Islamism in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 202.
- ^{xxiv} Abbas Amanat (2008), "The Historical Roots of the Persecution of the Babis and Baha'is in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 171-172.
- ^{xxv} H.E. Chehabi (2008), "Anatomy of Prejudice", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, pp. 186-188.
- ^{xxvi} Ibid.
- ^{xxvii} Ibid.
- ^{xxviii} The Baha'i International Community Website, *Summary and Analysis of Recent Media Attacks*; <http://www.bahai.org/persecution/iran/mediaattacks>
- ^{xxix} Eliz Sanasarian (2000), *Religious Minorities in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 114-116.
- ^{xxx} Nazila Ghanea (2003), Human Rights, the UN and the Baha'is in Iran, Martinus Nijhoff, p. 103.
- ^{xxxi} Eliz Sanasarian (2000), *Religious Minorities in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 119
- ^{xxxii} Nazila Ghanea (2003), Human Rights, the UN and the Baha'is in Iran, Martinus Nijhoff, p. 114.
- ^{xxxiii} Ibid., pp. 109-111
- ^{xxxiv} Ibid., pp. 102-113
- ^{xxxv} Ibid., p. 132
- ^{xxxvi} Christopher Buck (2003), "Islam and Minorities: The Case of the Baha'is". *Studies in Contemporary Islam* 5 (1), pp. 83-106.
- ^{xxxvii} Eliz Sanasarian (2008), "The Comparative Dimension of the Baha'i Case and Prospects for Change in the Future", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 157.
- ^{xxxviii} VOA (2008), *Baha'i Leaders Arrested in Iran*. <http://www1.voanews.com/a-41-2008-05-28-voa1-84651852.html>
- ^{xxxix} Abbas Amanat (1989), *Resurrection and Renewal: The making of the Babi movement in Iran, 1844-1850*, Ithaca, NY: Cornell University Press, pp. 23-28.
- ^{xl} Ahmad Ashraf (1997), *Conspiracy theories and the Persian Mind*; <http://www.iranian.com/May96/Opinion/Conspiracy.html>
- ^{xli} برای ملاحظه تحلیلی عمیق و گسترده از خاطرات دالگورکی نگاه کنید به رساله در دست انتشار دکتر مینا یزدانی با عنوان *Identity Scripting*. این مطلب در سایت بنیاد مطالعات ایران به نشانی زیر درج است: <http://www.fis-iran.org/fa/irannameh/volxxiv/iss4-mixed/yazdani>. مینا یزدانی دانشجوی دوره دکتری در بخش تمدن‌های خاور نزدیک و میانه دانشگاه تورنتو. این نوشته بخشی از کتاب مینا یزدانی درباره تاریخ‌نگاری و یافتن روایتی تاریخی معاصر ایران است که متن انگلیسی آن نیز در نشریه دیگری منتشر خواهد شد.
- ^{xlii} H.E. Chehabi (2008), "Anatomy of Prejudice", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, pp. 186-188.
- ^{xliii} Dolgorukov to Seniavin No. 66, 17 Sept. 1852 OS (29 Sept. NS): Dossier No. 158, Tihran 1852, p. 608. Chahardihi (1981), *Shaykhi-gari, Babi-gari* p. 289 (translator from Persakn) Cited in Moojan Momen (1981), *The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*, oxford, England: George Ronald, p. 62, note 14.
- ^{xliv} Bahram Choubine, *Sacrificing the Innocent: Suppression of the Baha'is in 1955* (trans. From the original Persian by Ahang Rabbani); <http://www.iranian.com/main/2008/sacrificing-innocent>
- ^{xlv} *Yádgár*, 5th year, Farvardin/Urdibihisht 1328/1949, no. 8/9, p. 148. Cited in Moojan Momen (2004), "Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha'i community in Iran", *Persian Heritage* 9 (35), p. 28
- ^{xlvi} *Ráhnimá-yi Kitáb*, 6th year, Farvardin/Urdibihisht, 1342/1963, no. ½, p. 25/-6
- ^{xlvii} کلام منسوب به کسروی را می‌توان در کتاب "بهائی‌گری" اثر احمد کسروی، طهران، 1323، صفحات 9-88 یافت. منبع کل کلام مجتبی مینوی در کتاب یادگار، سال پنجم (که فوقاً به آن اشاره شد)، صفحه 148
- ^{xlviii} مرتضی مدرس، شیخ‌گیری، با بیگیری (نشر دوم، طهران: فروغی، 1351) صفحات 81-269. نقل شده در مؤزان مؤمن (2004)،
- ^{xlix} "Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha'i community in Iran", *Persian Heritage* 9 (35)، صفحه 148
- ^l Moshe Sharon, *The "Memoires of Dolgorukov and the Protocols of the Elders of Zion"*
- ^l Kayhán (Oct. 2005), *Casting Light on Baháism – Part 1: Knowing Bahai History* <http://info.bahai.org/pdf/kayhan3.pdf>

- ^{li} Encyclopaedia Iranica, Dolgorukov memoirs, entry written by Dr. Moojan Momen;
<http://www.iranica.com/newsite/index.isc?Article=http://www.iranica.com/newsite/articles/unicode/v7f5/v7f525.html>
- ^{lii} Kayhán (Oct. 2005), *Casting Light on Bahaism – Part 1: Knowing Bahai History* <http://info.bahai.org/pdf/kayhan3.pdf>
- ^{liii} Kayhán (Oct. 2005), *Casting Light on Bahaism – Part 1: Knowing Bahai History* <http://info.bahai.org/pdf/kayhan3.pdf>
- ^{liv} Kayhán (Oct. 2005), *Casting Light on Bahaism – Part 1: Knowing Bahai History* <http://info.bahai.org/pdf/kayhan3.pdf>
- ^{lv} Kayhán (Oct. 2005), *Casting Light on Bahaism – Part 1: Knowing Bahai History* <http://info.bahai.org/pdf/kayhan3.pdf>
- ^{lvi} Kayhán (Oct. 2005), *Casting Light on Bahaism – Part 1: Knowing Bahai History* <http://info.bahai.org/pdf/kayhan3.pdf>
- ^{lvii} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 28.
- ^{lviii} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 27.
- ^{lix} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 27.
- ^{lx} Moojan Momen (1981), *The Babi and Baha’i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*, oxford, England: George Ronald, p. 499.
- ^{lxi} Vol. 6, St Petersburg, 1905.
- ^{lxii} The Almanach de Gotha، راهنمای معتبر اشراف و درباریان عالی‌رتبه اروپایی است.
- ^{lxiii} All Information in this cell is cited in Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 28.
- ^{lxiv} Moojan Momen (1981), *The Babi and Baha’i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*, oxford, England: George Ronald, p. 499.
- ^{lxv} Dolgorukov to Seniavin No. 66, 17 Sept. 1852 OS (29 Sept. NS): Dossier No. 158, Tihran 1852, p. 608. Chahardihi (1981), *Shaykhi-gari, Babi-gari* p. 289 (translator from Persakn) Cited in Moojan Momen (1981), *The Babi and Baha’i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*, oxford, England: George Ronald, p. 62, note 14.
- ^{lxvi} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 28.
- ^{lxvii} Encyclopaedia Iranica, *Bahaism*, Section ix, *“Bahai Temples”*: <http://www.iranica.com/articles/bahaism-ix>
- ^{lxviii} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 27.
- ^{lxix} H.M. Balyuzi (1980), *Baha’u’llah, King of Glory*, Oxford, UK: George Ronald, p. 12
- ^{lxx} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 27.
- ^{lxxi} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 27.
- ^{lxxii} H. M. Balyuze (2000), *Baha’u’llah, King of Glory*, Oxford, UK: George Ronald, pp. 77-78; 99-100
- ^{lxxiii} Ibid., pp. 99-102
- ^{lxxiv} Moojan Momen (1981), *The Babi and Baha’i Religions, 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts*, oxford, England: George Ronald, p. 499
- ^{lxxv} Moojan Momen (2004), *“Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha’i community in Iran”*, Persian Heritage 9 (35), p. 28.
- ^{lxxvi} مندوب فلسطین، یا نماینده انگلیس در فلسطین، در واقع نماینده مجمع اتفاق ملل [سلف سازمان ملل متحد]، مخلوق قوای اصلی متفقین و نیروهای مرتبط با آنها بعد از جنگ جهانی اول، بود. مقصود از مندوب مزبور اداره بخش‌هایی از امپراطوری از هم متلاشی شده عثمانی بود، که از سده شانزدهم خاورمیانه را تحت سلطه خود داشت تا وقتی که این مناطق توانستند روی پای خود بایستند و به طور مستقل عمل کنند.
- ^{lxxvii} List of Honorary British Knights: http://en.wikipedia.org/wiki/List_of_honorary_British_Knights#Humanitarian
- ^{lxxviii} Ibid.
- ^{lxxix} H.M. Balyuzi (1972), *‘Abdu’l-Baha: The Centre of the Covenant of Baha’u’llah*, Oxford, UK: George Ronald, p. 418
- ^{lxxx} Ahang Rabbani, *‘Abdu’l-Baha in Abu-S9nan: September 1914-May 1915*, published in *Baha’i Studies Review*, 13 (2005) pp. 75-103.
- ^{lxxxi} Ibid.

- ^{lxxxii} Ahang Rabbani, 'Abdu'l-Baha in Abu-S9nan: September 1914-May 1915, published in Baha'i Studies Review, 13 (2005) pp. 75-103.
- ^{lxxxiii} Lady Blomfield (1975), *The Chosen Highway*, Wilmette, Illinois: Baha'i Publishing Trust, p. 210.
- ^{lxxxiv} Suheil Bushrui and Joe Jenkins, *Khalil Gibran: Man and Poet*. Oxford: Oneworld, 1998, p. 9.
- ^{lxxxv} این قسمت از کتاب حضرت عبدالبهاء نوشته جناب فیضی ص 218 نقل شده است. مأخذ نویسنده کتابی است به زبان انگلیسی نوشته جناب حسن موقر بالیوزی با ایشان مشخصات:
- H.M. Balyuzi (1972), 'Abdu'l-Baha: *The Centre of the Covenant of Baha'u'llah*, Oxford, UK: George Ronald, p. 4-5
- ^{lxxxvi} Shoghi Effendi (1974). *God Passes By*, Wilmette, Illinois: Baha'i Publishing Trust, pp.. 29-290.
- ^{lxxxvii} H.M. Balyuzi (1972), 'Abdu'l-Baha: *The Centre of the Covenant of Baha'u'llah*, Oxford, UK: George Ronald, p. 466-473
- ^{lxxxviii} برای دسترسی رایگان به مجموعه مقالات و سخنرانی‌های دکتر داودی نگاه کنید : <http://vaselan.org/ad-speech.html>
- دوستاناران ایشان در فیس‌بوک به نشانی زیر حضور دارند:
- <http://www.facebook.com/pages/Dr-ali-Murad-Davoodi/31766782446>
- ^{lxxxix} اتهام جاسوس بودن بهائی، اثر نادر سعیدی: <http://politic.iran-emrooz.net/index.php?/politic/more/17135>
- ^{xc} H.E. Chehabi (2008), "Anatomy of Prejudice", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical Studies*, New York, NY: Routledge, pp. 190-194.
- ^{xc1} Eliz Sanasarian (2000), *Religious Minorities in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press, p. 119.
- ^{xcii} The Baha'i International Community Website, *An Open Letter from the National Spiritual Assembly of the Baha'is of Iran about the Banning of the Baha'i Administration, Sept. 3, 1981*; <http://info.bahai.org/article-1-8-3-19.html>
- ^{xciii} Helen Hornby (1983), *Lights of Guidance*, New Delhi, India: Baha'i Publishing Trust, #1664.
- ^{xciv} Stanwood Cobb (1963), *Islamic Contributions to Civilization*. Murfreesboro, Tennessee: Avalon Press.
- ^{xcv} H.M. Balyuzi (1976), *Muhammad and the Course of Islam*. Oxford, England: George Ronald.
- ^{xcvi} Abu'l-Qasim Faizi (1977), *The Prince of Martyrs*. Oxford, England: George Ronald.
- ^{xcvii} Moojan Momen (1985), *An Introduction to Shi'li Islam*. Oxford, England: George Ronald.
- ^{xcviii} H.E. Chehabi (2008), "Anatomy of Prejudice", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical Studies*, New York, NY: Routledge, pp. 186-188.
- ^{xcix} Mohamad Tavakoli-Targhi (2008), "Anti-Baha'ism and Islamism in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 224.
- ^c Moojan Momen (1981), *The Babi and Baha'i Religions, 1844-1944; Some Contemporary Western Accounts*, Oxford, England: George Ronald, p. 477-479.
- ^{ci} Nazila Ghanea (2003), *Human Rights, the UN and the Baha'is in Iran*, Marinus Nijhoff, p. 109-111.
- ^{cii} Roy Mottahedeh (1985), *The Mantle of the Prophet: Religion and Politics in Iran*, Oxford: OneWorld, p. 231.
- ^{ciii} Eliz Sanasarian (2000), *Religious Minorities in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 52-53.
- ^{civ} Nikki Keddie (1995), *Iran and the Muslim World: Resistance and Revolution*, Basingstoke: Macmillan, p. 151.
- ^{cv} Bahram Choubine, *Sacrificing the Innocent: Suppression of the Baha'is in 1955*; (The English version was translated by Ahang Rabbani and posted in: <http://www.iranian.com/main/2008/sacrificing-innocent>)
- ^{cvi} *Yadvareh Yek Bacheh Qafqaz*, written by General Muhammad Ayramlu, first printing, Germany, pp. 213-214.
- ^{cvii} See <http://www.mideastyouth.com/2008/05/22/ayatollah-montazeri-proclaims-bahais-citizens-of-iran/>
- ^{cviii} Hossein-Ali Montazeri (2001), *Khaterat-e Ayatollah Hossein-Ali Montazeri*, Los Angeles, CA: Ketab Corp, pp. 87-88.
- ^{cix} Ibid.
- ^{cx} Eliz Sanasarian (2000), *Religious Minorities in Iran*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 52-53.
- ^{cx1} Iran Human Rights Documentation Center (2007), *A Faith Denied: The Persecution of the Baha'is of Iran*, Iran Human Rights Documentation Center; <http://adibflash.googlepages.com/AFaithDenied.pdf>
- ^{cxii} Nazila Ghanea (2003), *Human Rights, the UN and the Baha'is in Iran*, Marinus Nijhoff, p. 109-111.
- ^{cxiii} Nikki R. Keddie (2006), *Iran: Roots and Results of Revolution*, New Haven: Yale University Press, pp. 431-432.
- ^{cxiv} Mohamad Tavakoli-Targhi (2008), "Anti-Baha'ism and Islamism in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 224.
- ^{cxv} Ibid.
- ^{cxvi} Velveleh Dar Shahr, p. 102:
- http://sites.google.com/site/adibmasumian/Ayam_Javabiye_Velvelehdarshahr_3.pdf?attredirects=0&d=1
- ^{cxvii} Ibid.

- ^{cxviii} Ibid., p. 105
- ^{cxix} Abbas Milani (2000), *Persian Sphinx: Amir Abbas Hoveyda and the Riddle of the Iranian Revolution*, Mage Publishers, Washington DC, p. 47.
- ^{cxx} Mohamad Tavakoli-Targhi (2008), "Anti-Baha'ism and Islamism in Iran", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical studies*, New York, NY: Routledge, p. 224
- ^{cxxi} Velveleh Dar Shahr, p. 103; www.velvelehdarshahr.com
- ^{cxxii} All information regarding Pársá is cited in Ardavan Bahrami (2005), *A woman for all seasons: In memory of Farrokhrou Parsa*; <http://www.iranian.com/ArdavanBahrami/2005/May/Parsa/index.html>.
- ^{cxxiii} Roya Parsay (2005), *A Bit of Iran's Legacy*; <http://inconversationwithroya.blogspot.com/>
- ^{cxxiv} Mahnáz Afkhami's profile at the website for the WLP (Women's Learning Partnership for Rights, Development, and Peace); <http://learningpartnership.org/viewProfiles.php?profileID=389>.
- ^{cxv} Fereydoun Hoveyda (1980), *The Fall of the Shah*. Trans. Roger Liddell. NY: Wyndham Books. (سقوط شاه اثر فریدون هویدا را می توانید در نشانی زیر به رایگان استفاده نمایید: <http://freebook.blogspot.com/1388/04/25/post-2665/>)
- ^{cxvii} H.E. Chehabi (2008), "Anatomy of Prejudice", in Brookshaw; Fazel, Seena B., *The Baha'is of Iran: Socio-historical Studies*, New York, NY: Routledge, pp. 186-191.
- ^{cxviii} Manouchehr Ganji (2003), *Defying the Iranian Revolution*, Greenwood Publishing Group, CT, p.9. ^{cxviii} این کتاب اثر حسین فردوست است که توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی انتشار یافته است - م
- ^{cxix} Velveleh Dar Shahr, p. 111: http://sites.google.com/site/adibmasumian/Ayam_Javabiye_Velvelehdarshahr_3.pdf?attredirects=0&d=1
- ^{cxx} Ibid.
- ^{cxxi} Nikki R. Keddie (2006), *Iran: Roots and Results of Revolution*, New Haven: Yale University Press, pp. 5, 431-432
- ^{cxxii} Moojan Momen (2004), "Conspiracies and Forgeries: the attack upon the Baha'i Community in Iran", *Persian Heritage* 9 (35): pp. 28-29.
- ^{cxxiii} Ibid.
- ^{cxxiv} Ibid.
- ^{cxxv} Velveleh Dar Shahr, p. 113: http://sites.google.com/site/adibmasumian/Ayam_Javabiye_Velvelehdarshahr_3.pdf?attredirects=0&d=1
- ^{cxxvi} Hornby, Helen (1983). *Lights of Guidance*. New Delhi, India: Baha'i Publishing Trust, pp. 314-315.
- ^{cxxvii} Baha'i World News Service, *Nobel laureates call for release of Iranian Baha'i prisoners*. <http://news.bahai.org/story/641>.
- ^{cxxviii} Baha'i Faith: An Official Site of the Baha'is of the United States: *Muslim students protest Baha'i expelled from Iranian university*: <http://iran.bahai.us/2008/12/01/muslim-students-protest-baha%E2%80%99i-expelled-from-iranian-university>